

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • فروردین ۱۴۰۲ • شماره پیاپی ۳۲۸ • ۴۸ صفحه

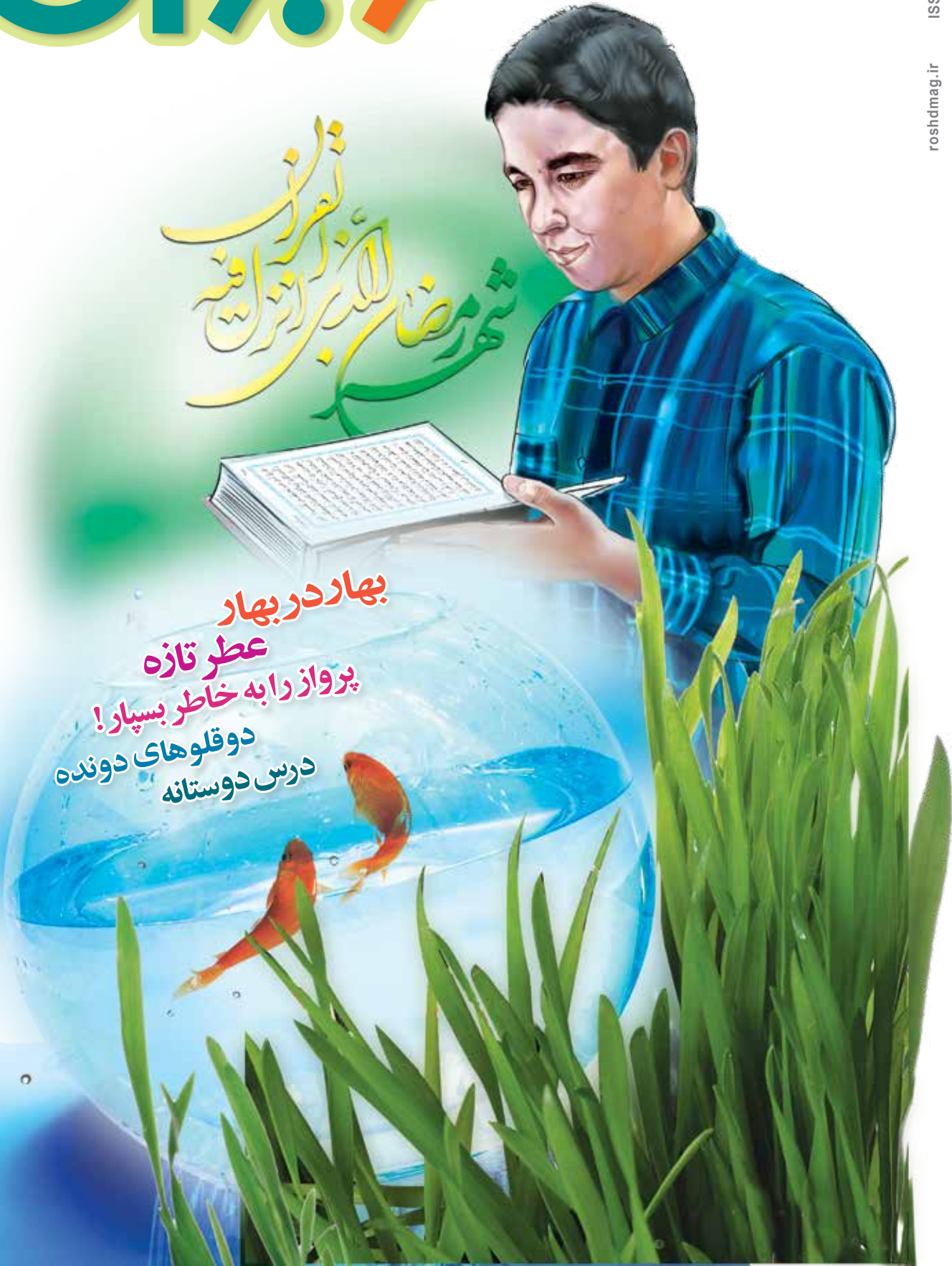
وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
مگزین دانش و فناوری آموزشی



نو جوان

شهریضا لکدر از تاریخ

بهار در بهار
عطر تازه
پرواز رابه خاطر بسپار!
دوقلوهای دونده
درس دوستانه



واژه‌ها نیایش



ای حضرت نزدیک!
 نزدیک‌تر از ریشه گل‌ها به گلدان!
 نزدیک‌تر از نقش روی بال پروانه به پروانه!
 نزدیک‌تر از دانه شبنم به گلبرگ شقایق‌ها!
 نزدیک‌تر از قطره باران به یاران!
 نزدیک‌تر از جان ما با ما!
 از اشتیاق ربنا با لحظه افطار!
 الهام‌بخش رویش گندم به گندمزار!
 ما را رها کن از شب
 - از این کوچه تاریک -
 ای حضرت نزدیک!

سید حبیب نظاری

خانواده مجلات رشد همه تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت:
۷۲۰۰۰ ریال

مهمانی بهار

می‌گوییم: «بهار و یک دنیا سرسبزی و پویندگی ذهنم را انباشته می‌کند.»

می‌گوییم: «رمضان، یک دریا آرامش و نور در دلم موج می‌زند.»

می‌گویند: «سالی که نکوست از بهارش پیداست.»

آری سالی از کتاب زندگی بسته شد و سالی دیگر باز. خورشید یک بار دیگر بر تاریکی یخ‌زده پیروز شد و زندگی تازه‌ای از سر گرفته شد. امسال سفره افطار از روز سوم سال نو مهمان سفره نوروز است. ماه رمضان کاسه نور قرآن را در سفره نوروزمان می‌چیند تا ما را با ارمغان‌های بهشتی سیراب کند.

رمضان ماه طلوع خورشید، امید و روشنی در زندگی است. رمضان ماه بیدار شدن از خواب غفلت‌های دنیایی است. ماه پرواز به سوی خداست. ماه رفیق شدن با خداست. ماه دعا و راز و نیاز با خداست. ماه بهار قرآن است. ماه تلاوت قرآن است. زنده شدن دل‌هاست.

خدای مهربان چگونه ما می‌توانیم از نعمت‌های بی‌انتهای او زیبای تو چشم بگیریم؟! تویی که پویش ابرها و بارش باران و رویش سبزه بهاران از آن توست. به شکرانه تلاقی بهار در بهار سپاسگزارت هستیم. در این سال از درگاهت می‌خواهیم روزها، ماه‌ها و سالمان را به بهترین حال متحول کنی و گرمای نگاه مهربانت را هیچ‌گاه از ما برنگیری؛ الهی آمین!

علی اصغر جعفریان



- ۱ مهمانی بهار
- ۲ کاشت‌های که برداشت نشده‌اند.
- ۴ معلم جدید
- ۷ زیر لیوانی‌های گلی
- ۸ آداب معاشرت در دنیای مجازی (۲)
- ۱۰ طعم ماه
- ۱۲ چه کسی دوست دارد ...
- ۱۴ ابووهب؛ مدافع حرم!
- ۱۶ پرواز را به خاطر بسیار
- ۱۸ گوهر نائین
- ۲۰ تاریخ تولد

کشمکش

- ۲۱ بی‌دوست
- ۲۲ دوست
- ۲۳ پندنامه
- ۲۴ پتر نهات
- ۲۵ درس دوستانه
- ۲۶ زور باتری

- ۲۷ جدول
- ۲۸ کتاب عشق
- ۳۰ عطر تازه
- ۳۲ آخرش که چی؟!
- ۳۴ نرمش ذهن
- ۳۶ مأموریت‌های برای فردا
- ۳۸ دوقلوهای دوتده
- ۴۰ تو فقط بلدی چاه بکنی
- ۴۲ بهار در بهار
- ۴۴ نگاه ز او بیدار
- ۴۶ اسفناج پلو
- ۴۷ زیتون پروده
- ۴۸ میراث چوبی

هر سال تعدادی از هم‌وطنان ما بر اثر انفجار مین‌های پنهان زیر خاک جانشان را از دست می‌دهند.

مین چیست؟

مین مقداری مواد منفجره یا مادهٔ دیگر است که در محفظه‌های فلزی، چوبی یا پلاستیکی و در اندازه‌های گوناگون قرار دارد. مین را برای نابودی خودروهای نظامی سبک و سنگین، وسایل زرهی، کشتی‌ها و قایق‌ها، و نیز وارد آوردن تلفات به نیروهای پیاده روی زمین، زیر خاک، در دریاها و آبراه‌ها و مناطق مرزی می‌گذارند. مین‌ها طوری طراحی می‌شوند که بر اثر نزدیکی، یا وارد آمدن فشار یا تماس فرد منفجر می‌شوند.

اولین بار از مین در سال ۱۲۷۷ میلادی، زمانی که مغول‌ها به سرزمین چین حمله کردند، استفاده شد. چینی‌ها که مخترع باروت بودند و اولین بار بود که از سلاح گرم استفاده می‌کردند، با کار گذاشتن بسته‌های بزرگ مواد انفجاری زیر زمین و روشن کردن فتیلهٔ ته آن، موجب انفجار مهیب و کشته شدن نفرات زیادی از مهاجمان مغول شدند. این نخستین استفاده از بمب کاشته شدهٔ زیر زمین بود. البته زمان انفجار باید درست محاسبه می‌شد تا به محض رسیدن سواران مغول به بسته‌های انفجاری، فتیله هم می‌سوخت و انفجار صورت می‌گرفت.

سال‌ها بعد این بسته‌های انفجاری یا همین مین‌های سادهٔ ابتدایی به این صورت عمل می‌کردند که زیر زمین



جنگ‌های جهانی اول و دوم

استفاده از عملیات مین‌گذاری، در جنگ‌های جهانی اول و دوم، به‌ویژه در جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید و با ورود نفربرهای زرهی و تانک‌ها به میدان‌های کارزار، علاوه بر مین‌های ضد نفر، مین‌های ضد تانک هم مورد استفادهٔ وسیع قرار گرفتند. البته مین‌های ضد تانک در اندازه‌های بزرگ‌تر و به شکل مربع یا استوانه ساخته می‌شوند و نسبت به مین‌های ضد نفر مواد منفجرهٔ بیشتری دارند. این مین‌ها دارای یک و نیم تا چهارده کیلوگرم مواد منفجره‌اند و در ضمن برای عمل کردن به حدود ۱۳۵ کیلوگرم فشار نیاز دارند. بنابراین فردی که کمتر از این میزان وزن داشته باشد، با اطمینان می‌تواند روی آن‌ها پا بگذارد. مین‌های ضد نفر بسیار کوچک‌تر و اندازهٔ کف دست هستند و می‌توان تعداد زیادتری از آن‌ها را کنار هم گذاشت. برخی از این مین‌ها چاشنی ضد دست و ضد لمس دارند و بر اثر دست‌زدن فعال می‌شوند.

از حدود ۱۲۰ تا ۱۴۰ میلیون مین کار گذاشته شده در مناطق متفاوت جهان که تا امروز صحنهٔ درگیری‌ها بوده‌اند. چهار میلیون باقی‌ماندهٔ جنگ جهانی دوم هستند. برای پاک‌سازی مناطق مین‌گذاری شده به هزینه‌ای معادل ۳۰۰ میلیارد دلار نیاز است و صدها سال طول می‌کشد تا پاک‌سازی به طور کامل انجام گیرد. یکی از مشکلات پاک‌سازی مین‌ها حرکت و جابه‌جایی مین‌ها بر اثر جاری شدن سیلاب‌ها و رانش‌های زمین است. همچنین، برخی از مناطق مین‌گذاری شده در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور و دره‌ها قرار دارند که دسترسی به این مکان‌ها دشواری‌های فراوان دارد.

کاشت‌هایی که برداشت نشده‌اند!



گوناگون

مجلهٔ عمیق

کار گذاشته می‌شدند و روی آن‌ها چوب‌های نرم می‌گذاشتند. سپس روی چوب‌ها را هم با پهن گاو می‌پوشاندند و مخفی می‌کردند. وقتی سربازان روی چوب‌ها پا می‌گذاشتند، چوب می‌شکست و فیوز چاشنی انفجاری بر اثر این ضربه فعال می‌شد و انفجار صورت می‌گرفت. البته این مین‌های ساده در دروازه‌های ورودی شهرها یا جاده‌های منتهی به شهرها کار گذاشته می‌شدند. از قرن نوزدهم میلادی، مین‌ها به شکل امروزی ساخته شدند. این مین‌ها دارای چاشنی ضربه‌ای بودند که با فشار دادن آن فعال می‌شدند و مواد انفجاری درون مین که معمولاً «تی ان تی» است، منفجر می‌شدند.



انواع مین

۱. **مین ضد نفر:** برای وارد آوردن تلفات و ضایعات به افراد پیاده و ناتوان کردن آن‌ها به کار می‌رود.
۲. **مین صوتی:** از طریق امواج منتشر شده از هدف منفجر می‌شود.
۳. **مین کف‌نشین:** پس از رهاشدن از ناو یا زیردریایی یا هواپیما، در کف دریا قرار می‌گیرد. این مین دارای حسگرهای عمل‌کننده از نوع مغناطیسی، صوتی و فشاری است و برای نابودی شناورهای سطحی و زیرسطحی به کار می‌رود. امروزه از مین‌های دریایی به عنوان سلاح کارآمد برای اهداف بازدارندگی تهاجمی و حفاظتی از مناطق آبی، به خصوص در اطراف بندرها و ساحل‌ها استفاده می‌شود.
۴. **مین ضد تانک:** تانک و خودروهای زرهی را از حرکت باز می‌دارد یا منهدم می‌کند.
۵. **مین جهنده ضد نفر:** نوعی مین ضد نفر با خرج کوچک است که بدنه مین را به هوا پرتاب می‌کند. این مین در ارتفاع چند سانتی‌متری از سطح زمین منفجر می‌شود و تکه‌های آن در همه جهت‌ها پخش می‌شوند.
۶. **مین تأخیری:** مدتی پس از فعال شدن منفجر می‌شود و غالباً پشت سر نیروهای عقب‌نشینی‌کننده و برای به ستوه آوردن و انهدام نیروهای تعقیب‌کننده دشمن به کار می‌رود.
۷. **مین پخشی:** هواپیما، بالگرد، توپخانه یا خودروها آن را در مناطق از پیش تعیین شده پخش می‌کنند و زیر خاک قرار داده نمی‌شوند.
۸. **مین ضد هواپرد:** مینی که در محل‌های احتمالی پیاده شدن نیروهای هواپرد کار گذاشته می‌شوند.
۹. **مین دورفرمان:** مینی که از ایستگاه فرمان از راه دور، هدایت و منفجر می‌شود.
۱۰. **مین شیمیایی:** دارای مواد شیمیایی و سمی برای کشتن افراد یا از کار انداختن و آلوده کردن وسایل و زمین.

روایت شهادت سید شهیدان اهل قلم در میدان مین کانال گردان کمیل!

یاد جمعه قبل افتادم. روز سیزده بدر بود. در منطقه عملیاتی «والفجر یک» بودیم. کارمان تمام شده بود. آفتاب هم داشت غروب می‌کرد. چند تا عکس یادگاری گرفتیم و به آقامر ترضی گفتیم: «وایسا، می‌خوام به عکس تکی بگیرم.»

نیم تنه (اورکت) رنگ‌روررفته‌اش را روی شانسه‌اش انداخت و دست‌هایش را روی سینه قلاب کرد و گفت: «عکس حجله‌ای بگیر.»

آقامر ترضی برگشت سمت قاسم گفت: «قاسم از اینجاچی یادت می‌یاد؟» قاسم رفت توی کانال. ما هم به دنبالش به زحمت از میان سیم‌های خاردار حلقوی گذشتیم. قبل از اینکه به مین‌های گوجه‌ای و واکسی برسیم، قاسم برگشت سمت دوربین و گفت: «روز سوم بود که بچه‌ها داخل این کانال محاصره بودن.»

آقامر ترضی چند متر آن طرف‌تر نشسته بود، به جایی که معلوم نبود کجاست خیره شده بود. یواش یواش داشتیم از کانال خارج می‌شدیم. یادم نیست اول چه کسی شروع کرد. خیلی زود همه هم‌نوازی کردند: «کجایید ای شهیدان خدایی / بلاجویان دشت کربلایی.»

می‌خواندند و گریه می‌کردند. آقامر ترضی به اصغر گفت: «یادت باشه فردا این شعر رو بخوونیم و ضبطش کنیم.»

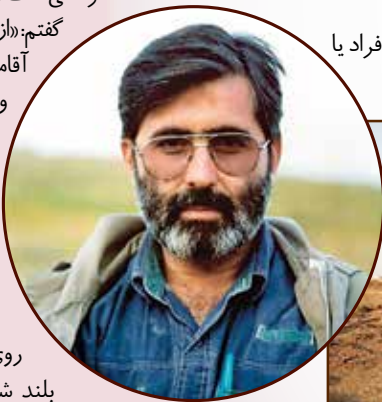
آقامر ترضی گفت: «چه کار می‌کنی؟! اینکه ضدنوره!»

گفتم: «از پشت نور خورده، خیلی قشنگه!»

آقامر ترضی به سعید گفت: «چرا وایسادید؟! بریم دیگه!»

سعید گفت: «تو میدون مین باید باطمینانه رفت آوینی جان.»

چند لحظه بعد به راه افتادیم. چند قدمی نرفته بودیم که صدای انفجار گوشم را پر کرد. آقامر ترضی را که خواستیم روی برانکار بگذاریم، فریادش بلند شد و گفت: «منو کجا می‌خواید ببرید؟! می‌خوام همین‌جا شهید بشم! بذاریدم کنار همین بچه‌ها! دوست دارم همین‌جا بمونم!»



سید مرتضی آوینی، کارگردان فیلم مستند و روزنامه‌نگار حوزه فرهنگی، اهل ایران بود. مجموعه فیلم‌های مستند تلویزیونی او درباره دفاع مقدس، با نام «روایت فتح» شناخته شده است.

بسیستم فروردین ۱۳۷۲، سید مرتضی آوینی که همراه با یک گروه فیلم‌برداری برای ساخت مجموعه جدیدی از روایت فتح به «فکه» عزیمت کرده بود، در حین بررسی منطقه و تحقیق پیرامون هشت سال دفاع مقدس، به همراه یکی از همراهانش با مین برخورد کرد و بر اثر اصابت ترکش مین باقی‌مانده از دفاع مقدس به شهادت رسید.

معلم جدید

داستان
ماه

پاییز داشت به روزهای آخر خودش نزدیک می‌شد، اما هنوز در «مدرسه شهید غفاری» یا به قول بچه‌ها، «هتل غفاری»، خبری از معلم ورزش نبود. کم‌کم داشتیم عادت می‌کردیم که سه‌شنبه‌ها زنگ اول، خبر خاصی نیست. آن روز هم به همین خیال، سلاسه‌سلانه به مدرسه رسیدم و فکرم مشغول بود چه بهانه تازه‌ای برای دیر آمدنم جور کنم تا آقای حمیدی‌نیا، معاون هیكلی مدرسه، باور کند. خدا را شکر کردم که پشت پنجره به حیاط زل زده بود تا یقه‌ام را بگیرد و سؤال‌پیچم کند. یواش و پاورچین، از کنار دیوار خودم را رساندم توی راهرو و پله‌ها را دوتا دوتا رفتم بالا. صدای معلم‌ها و بچه‌ها از کلاس‌ها می‌آمد. آقای رسولی طبق معمول با صدای بلند دیکته می‌گفت، از کلاس آقای داداشزاده.

معلم ریاضی، هر از گاهی صدای دسته‌جمعی بچه‌ها می‌آمد که تقریباً فریاد می‌زدند: «ببععععهعه!» یعنی که درس را خوب متوجه شده‌اند!

اما عجیب بود که از کلاس بدون معلم «پنج‌م الف» صدایی نمی‌آمد و به قول آقای حمیدی‌نیا، بچه‌ها مشغول جویدن نیمکت‌ها نبودند! سکوت مشکوک و آزار دهنده‌ای بود. هر چه به کلاسمان در ته راهرو نزدیک می‌شدم، دل‌شوره‌ام بیشتر می‌شد.

پشت در که رسیدم، گوش خواباندم و از شنیدن صدای خش‌دار آقای معاون مدرسه، آقای حمیدی‌نیا جا خوردم:

«... بسیار خووب، بچه‌ها، همین قدر بهتون بگم که این جناب آقای کاظمی از بهترین معلم‌های منطقه ما هستند. واسه اومدنشون کلی خواهش تمنا کردیم، امیدوارم



بیشتر بخوانیم

شب آفتابی

این کتاب دربارهٔ شخصیت حر بن یزید ریاحی است؛ فرماندهی که به دستور یزید بن معاویه برای سد کردن راه سپاه امام حسین(ع) عازم شد و همان‌طور که دستور داشت، پیش از رسیدن کاروان امام(ع) به کوفه، با سپاه خود راه را بر ایشان بست. اما حر هنگام حرکت و اعزام به این مأموریت، ندایی غیبی شنید که او را به بهشت نوید می‌داد و وقتی راه کاروان امام حسین(ع) را سد کرده بود، معنای آن ندای غیبی را نمی‌فهمید. حر با دمیدن آفتاب صبح عاشورا، باور کرد که جنگ با حسین بن علی(ع) جدی است و بناست امام و یارانش در جنگی نابرابر کشته شوند. بنابراین از لشکر عمر بن سعد که فرماندهی سربازان کوفی و شامی را برعهده داشت، کناره گرفت و خود را به امام حسین(ع) رساند تا جزو سپاهیان دوزخی نباشد...

مؤلف: محسن نعمتا

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۱۸۸۴۹۰۷۸۲



از هفتهٔ بعد، آقای کاظمی شروع کرد به برگزاری انواع مسابقات پر سرو صدا در حیاط مدرسه. حالا دیگر زنگ‌های ورزش پر از هیاهوی بچه‌ها بود و در طول هفته برای مسابقه‌های پرهیجان مدرسه لحظه‌شماری می‌کردیم. مَج انداختن، پرش طول، بارفیکس...

موقع برگزاری مسابقه‌ها حواسش بود کسی از قلم نیفتد. مخصوصاً احمد و من و چندتا از بچه‌ها که هیکل‌های میزانی نداشتیم و مثل مترسک‌های سر جالیز، فقط قد دراز کرده بودیم. معمولاً هم در مسابقه‌ها از آخر، اول می‌شدیم! تا اینکه یک روز زنگ ورزش، نگاه آقای کاظمی افتاد به احمد که گوشهٔ حیاط برای خودش رویایی می‌زد. او همین‌طور که به احمد خیره شده بود، با صدای بلند و طوری که همه بشنوند، گفت: «آقایون! حواستون باشه، دوشنبهٔ هفتهٔ بعد مسابقهٔ رویایی داریم!»

روزها مثل باد گذشتند و نفهمیدیم دوشنبهٔ هفتهٔ بعد، یک‌دفعه از کجا پیدایش شد! آقای کاظمی قبل از شروع مسابقه گفت: «خوبی مسابقهٔ امروز اینه که خیلی نیاز به زور بازو و هیکل

میکل نداره...» در دور اول مسابقه، آن‌هایی که بیشتر از ۱۰ تا رویایی زده بودند، معلوم شدند. سه نفر بودند. آقای کاظمی برای اینکه شور و هیجان مسابقه را بیشتر کند، به هر کدام یک توپ چهل تیکه داد و از آن‌ها خواست ۱۰ قدم از هم فاصله بگیرند و با صدای سوت او شروع کنند. بعد بقیهٔ بچه‌ها را به سه گروه تقسیم کرد و گفت: «هر گروه مسئول شمردن رویایی‌های یکی از این دوستان باشه!»

کیوان مرادی، مهدی کلاتری و احمد عابد به محض شنیدن صدای سوت آقا معلم، در میان تشویق‌ها و داد و فریاد

قدرشو بدونین. نبینم توی کلاس ایشون کسی نخاله‌بازی دربیاره‌ها!...»

خواستم عقب‌عقب برگردم که یک‌دفعه در با صدای قیز باز شد و آقای حمیدی نیا آمد بیرون. مثل جن زده‌ها سر جابیم میخ کوب شدم. آقای حمیدی نیا گفت: «به‌به! نادر خان! به خونهٔ خاله‌جان خوش آمدی! بفرمایید، خواهش می‌کنم! تمنای کنم!» خودم را جمع کردم و منتظر ضربهٔ خط‌کش او ماندم. اما گویا نخواست جلوی معلم جدید زیاد خشونت به خرج بدهد. فقط دستش را بلند کرد تا ضربه‌ای به پس‌گردنم بزند که جا خالی دادم و سر خوردم توی کلاس.

معلم جدید صبر کرد تا من سر جابیم بنشینم، بعد تکه گچی برداشت و با خط خوش روی تخته سیاه نوشت:

«ز نیرو بُود مرد را راستی / ز سُستی کژی زاید و کاستی»
بعد، همین‌طور که گچ دستش را می‌تکاند، پرسید: «آقایون! کی می‌تونه بگه، این شعر از کیه و معنی‌اش چیه؟»

اولین بار بود کسی ما را «آقایون» صدا می‌زد. **اکبر حاجیلو**، خروس جنگی مدرسه که با سایهٔ خودش هم دعوا داشت، دستش را بالا برد و گفت: «آقا شما معلم ادبیاتین؟»
آقای کاظمی دستی به موهای سیاه و پُریشتش کشید و با لبخند گفت: «نه پهلوان، مگه این زنگ، ورزش نداشتین؟ همان‌طور که آقای حمیدی نیا توضیح داد، قراره یه مدت با هم ورزش کنیم. به نظر من مرد بدون ورزش ساخته نمی‌شه! از قدیم گفته‌اند، عقل سالم در بدن سالمه... خب، حالا کی می‌خواد بیاد اینجا دربارهٔ این شعر حرف بزنه؟»

حاجیلو زود سر جایش نشست و بچه‌ها سرهایشان را پایین انداختند تا قرعه به نامشان نیفتد.

وقتی دید کسی داوطلب نمی‌شود، با دست اشاره کرد به احمد و گفت: «شما بیا!»

احمد که دست‌پاچه شده بود، گفت: «آقا، من؟!»

- بله شما، جوان رشید.

- آقا من آخه... نمی‌شه همین‌جا بگیم؟

- دِ پا شو بیا بسِر خوب. فرض کن امروز معلم کلاس تویی...»

هر چه احمد خواست طفره برد، آقای کاظمی قبول نکرد. او که سرش را از خجالت میان شانه‌هایش فرو برده بود، آهسته آمد جلوی تخته ایستاد. آقای کاظمی با دیدن لبخند موزیانهٔ بچه‌ها نگاهش سرخورد به کتانی‌های پارهٔ احمد که لنگه راستش مثل ماهی مرده، دهان باز کرده بود و انگشت‌هایش از شکاف آن پیدا بود. با دیدن این صحنه، فوری حرف را عوض کرد و گفت: «فقط خواستم بگم، پای تخته لولو خور خوره نیست. خُب بچه‌ها برآش دست بزیند بره بشینه. خودم برآتون توضیح می‌دم...»

بچه‌ها شروع کردند به روپایی زدن: ۱...۲...۳...۴...۹...۱۷... کیوان که تندتند مثل دار کوب ضربه می‌زد، به بیست نرسیده، توپ از پایش جدا شد و کنار کشید. مهدی اما خودش را تا ۳۸ رساند و ضربه آخر را طوری محکم زد که دیگر نتوانست بگیرد. حالا فقط احمد مانده بود: ۹۵...۹۶...۹۷...۱۳۲...۱۳۳...۲۶۱...۵۴۰...
حالا هر سه گروه تشویق‌کننده یک صدا فریاد می‌زدند: ماشاءالله ماشاءالله! ماشاءالله به احمد...

اگر زنگ نمی‌خورد و حیاط مدرسه شلوغ نمی‌شد، احمد حالا حالاها ول کن نبود. انگار توپ با یک کیش نامرئی به پایش وصل شده بود. با اینکه سر و صورتش حسابی عرق کرده بود و نفس نفس می‌زد، چشم از توپ بر نمی‌داشت. مدتی با پای راستش ضربه می‌زد، بعد توپ را کمی بالاتر می‌انداخت و با پای چپ ادامه می‌داد. از اینکه روی همه را کم کرده بود، چشم‌هایش از خوش‌حالی برق می‌زدند. ضربه هفتم و پنجاهم را که محکم زیر توپ زد، کل بچه‌هایی که به تماشا ایستاده بودند، هورا کشیدند و کف زدند.

بعد از زنگ تفریح، وقتی بچه‌ها در حیاط صف بستند، آقای کاظمی اسم احمد را پشت بلندگو صدا زد: «بچه‌ها! امروز توی مدرسه مون یه ستاره کشف کردیم... یه ستاره آینده‌دار! آآ آقای احمد عابد! قهرمان روپایی مدرسه ما... همه دست بزیم براش.»
احمد که هنوز چهره‌اش از تقلای زیاد برافروخته بود و از شنیدن این حرف‌ها حسابی ذوق کرده بود، با اشاره آقای کاظمی راه افتاد سمت سکوی انتهای حیاط. آقای کاظمی جایزه احمد را داخل یک کیسه نایلونی قرمز به دستش داد و خودش دوباره شروع کرد به کف زدن تا بقیه هم کف بزنند. بعد دست احمد را به علامت پیروزی بالا برد و همین‌طور که با نگاهش او را تشویق می‌کرد، از بچه‌ها خواست باز هم برایش دست بزنند.

وقتی به کلاس برمی‌گشتیم، من مثل خبرنگارهای ورزشی، جامدای‌ام را به جای صدا بَر (میکروفن) گرفتم جلوی دهان احمد تا کمی سربه‌سرش بگذارم: «جناب عابد از اینکه رکورددار روپایی مدرسه شده‌ای، چه احساسی داری؟ چه پیامی برای جوان‌هایی مثل خودتان دارید؟ آینده روپایی کشورمان را چطور پیش‌بینی می‌کنی؟...»

آن روز تا زنگ آخر همگی با احمد شوخی می‌کردیم. ولی او فقط می‌خندید و کیسه قرمز نایلونی را محکم زیر بغلش زده بود. چند بار وسط درس ریاضی صدای خش‌خش کاغذ هدیه زیر میز حواس بچه‌ها را پرت کرد، اما آقای داداش‌زاده که خیلی هم به صداها حساس بود، بر خلاف همیشه، خودش را زد به نشنیدن. حالا احمد یک جفت کتانی سفید و یک دست گرمکن سرمه‌ای با نوارهای زرد داشت.*



زیر لیوانی های گلی

کار دستی

سونیا باوند پور

وقت آن است که زیر لیوانی های خود را با استفاده از موادی که در طبیعت هستند، طبیعت بسازید.

وسایل مورد نیاز:

گل سفالگری (ژس یا سرامیک)، وردنه، رنگ آکریلیک، ابر یا اسفنج، ظرف آب یا آب پاش، برگ یا هر وسیله بافت دار مانند روئیزی و سطح چوبی. گل سفالگری را می توانید از فروشگاه های هابی بخرید که ابزار سفالگری عرضه می کنند.

طرز ساخت:

۱. مقداری گل بردارید و حدود دو تا سه دقیقه آن را مالش دهید.

۲. گل را روی سطح چوبی قرار دهید. در صورتی که سطح چوبی ندارید، می توانید تکه ای روزنامه یا پارچه ای نخی روی سطح مورد نظر تان پهن کنید.

۳. با وردنه گل را پهن کنید تا زمانی که ضخامت آن بین نیم تا یک سانتی شود.

۴. با آب پاش سطح گل را خیس کنید و با ابر روی گل را بدون هیچ فشاری صاف و یکدست کنید. همین کار را برای پشت کار هم انجام دهید.

۵. می توانید از یک قالب به شکل دل خواه استفاده کنید و گل را برش دهید. در غیر این صورت می توانید شکل دل خواه تان را روی گل با یک جسم تیز همانند چاقو رسم کنید و برش دهید.

۶. برگ یا روئیزی بافت دار تان را روی گل بگذارید و با وردنه چند بار بسیار آرام و بدون فشار روی سطح حرکت دهید.

۷. خیلی آرام برگ یا روئیزی را از سطح بلند کنید و اجازه دهید کار به طور کامل خشک شود.

۸. پس از چند روز که کار به طور کامل خشک شد، می توانید از رنگ آکریلیک استفاده کنید و سطح کار را رنگ کنید. یا می توانید از افسانه (اسپری) کیلر یا روغن جلا استفاده کنید و سطح کار را بپوشانید.

حال نوبت شما عزیزان است که زیر لیوانی های خلاقانه خود را بسازید.



پویش کنید و مراحل ساخت زیر لیوانی را ببینید

آداب معاشرت

در دنیای مجازی (۲)

زندگی
رسم

حسین امینی پویا

معاشرت با دیگران آدابی دارد. این روزها دانستن آداب معاشرت در فضای مجازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. ما در آن محیط نیز مثل زندگی واقعی ملزم به رعایت آداب هستیم. در این شماره در ادامه مطلب شماره قبل بیشتر با آداب معاشرت در فضای مجازی آشنا می‌شویم.

آبرو و حریم دیگران را حفظ کنیم

از ارسال و پخش فیلم‌ها و عکس‌های خصوصی دیگران خودداری کنید. شرافت و آبروی دیگران را به خاطر چند لحظه لذت زیر پا له نکنید. این لذت‌ها شیطانی هستند. خود را جای کسی بگذارید که فیلم‌ها یا عکس‌هایش لو رفته‌اند یا به «حساب‌های کاربری‌اش»، «اکانت‌هایش»، «رخنه»، «هک» شده است!

کسی را بدون اجازه عضو هیچ گروهی نکنیم

اضافه کردن شخص بدون اجازه و اطلاع خود او نوعی بی‌احترامی و شکستن حریم وی است. حتی اگر هم فرضاً خودتان گروه تشکیل داده باشید، این دلیل نمی‌شود که بدون هیچ ملاحظه و هماهنگی، همه فهرست تلفن همراهران را به گروه اضافه کنید. معمولاً هیچ کس از این کار خوشش نمی‌آید. بدون تردید هر کدام از ما حداقل یک بار بدون اینکه از چیزی خبر داشته باشیم، در گروهی ناهم‌خوان یا سلیقه و علاقه‌مندی خود عضو شده‌ایم. پس خوب باید بتوانیم حال افراد را در این موقعیت درک کنیم. جز این است که در چنین وضعیتی، هیچ تمایلی به ماندن در این گروه نخواستیم؟ شاید با تحملی از سر رودبایستی چند روزی را بگذرانیم، اما هر لحظه به دنبال بهانه‌ای برای خارج شدن از آن گروه هستیم.

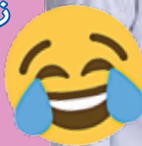
زبان فارسی را پاس بداریم

سعی کنیم املاي درست کلمه‌ها را به کار بگیریم و چه بهتر که برای درک بهتر و پیشگیری از سوءتفاهم در مخاطبان، از علائم نگارشی مناسب نیز استفاده کنیم.

اینکه ما همین طور راحت و خودمانی گپ بزنیم (چت کنیم) ایرادی ندارد، اما اینکه از جایی به بعد کلمه‌ها را جوری تغییر دهیم که نگارش، دستور زبان و کلاً زبان مادری را از یادمان ببرد، درست نیست. متأسفانه این رفتار کم‌کم مثل یک ویروس دارد تکثیر می‌شود. به کاربردن کلمه‌هایی مانند «لدفا» یا «خلافس»، به جای «لطفاً» و «خداحافظ» را باید کنار گذاشت. این کار اصلاً بامزه نیست و هیچ توجیهی هم ندارد.

شکلک‌ها را خوب بشناسیم

ایموجی‌ها یا شکلک‌ها را درست و در جای خودشان باید به کار گرفت. سعی کنید پیش از به کاربردن انواع شکلک‌های موجود، به‌خوبی از معنی و مفهوم آن‌ها آگاه شوید. البته این کار نیازمند مطالعه و دقت است. باید موقعیت، روحیه، جنسیت و نسبت خود را با فردی که می‌خواهید برایش شکلک بفرستید، در نظر بگیرید تا از هر گونه سوء برداشت یا دلخوری پیشگیری کنید. برای مثال، قلب‌های رنگی هر کدام معنی و کاربرد خاصی دارند. مثلاً قرمز نشان‌دهنده عشق و علاقه زیاد است، پس نباید برای هر مخاطبی از آن استفاده کرد.



چند نکته کوتاه و مهم دیگر

- ❖ برایتان پیام مهم است یا فرستنده پیام؟ پس وقتی هنوز پیامی را به طور کامل نخوانده‌اید، علامت «پسند» (لایک) را برایش نفرستید.
- ❖ وقتی عضوی گروه را ترک می‌کند، از او دلخور نشوید. هر کسی صاحب اختیار است. پس تصمیم او را به رسمیت بشناسید.
- ❖ لطفاً از شدت آزادی بیانی که در شبکه‌های اجتماعی حس می‌کنید، ذوق‌زده نشوید. جنبه داشته باشید. بیان هر سخنی در هر گروهی مناسب نیست.
- ❖ به مخاطبانتان احترام بگذارید و با ارسال مطالبی که با باورها، ذاتقه و عقیده سیاسی آن‌ها همخوانی ندارد، آن‌ها را آزار ندهید.
- ❖ اشاعه‌دهنده مطالب غیراخلاقی نباشید. این گونه مطالب به تدریج بنیان اخلاقی جامعه را سست و تخریب می‌کنند. بکوشید در هر شرایطی ترویج‌دهنده اخلاق و راهکار سازنده و سالم اجتماعی است. شخصیت خود را ساده و آسان زیر سؤال نبرید.
- ❖ سعی کنید از بحث‌های سیاسی بیهوده و بی‌نتیجه بپرهیزید. بعضی وقت‌ها باید فقط دید و خواند و گذشت. اگر هم لازم است به موردی پاسخ بدهید، سعی کنید پاسختان حساب شده، کوتاه و محترمانه باشد. بدانید واکنش شتاب‌زده، تند و ناگهانی فضای گروه را تنش‌آلود و دیگران را از عضویت در چنین گروه پر تشنجی پشیمان می‌کند.
- ❖ وقتی در گروه بحثی در جریان است، فرصت نامربوط به بحث را برای گروه نفرستید؛ چون زنجیره منطقی بحث و گفت‌وگو را پاره می‌کند. بنابراین، در صورت لزوم در بحث شرکت کنید یا تا انتهای بحث صبر کنید و بعد فرسته (پست)‌هایتان را بفرستید.
- ❖ از فرستادن خبرها و تکه فیلم (کلیپ)‌های دو دست (دو گونه مخالف) که در گروه‌های مختلف بسیار می‌توان یافت، خودداری کنید. متأسفانه خیلی‌ها به این موضوع بی‌توجه‌اند. امروزه دیگر تقریباً همه به اخبار گوناگون دسترسی دارند.
- ❖ حریم همه اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و عقیده‌ها را پاس بدارید.
- ❖ روا ندارید که بی‌خوابی شما دیگران را نیز بی‌خواب کند. مطمئن باشید صدای پیام‌های شما در ساعت دوی شب آزاردهنده است. مثل خروس بی‌محل، بدون نگاه کردن به ساعت، پیام نفرستید.
- ❖ بدانید همه آدم‌ها به حضور فعال در شبکه‌های اجتماعی علاقه ندارند. راحتشان بگذارید. شاید فقط دوست دارند پیام‌های دیگران را بخوانند. از دست آن‌ها ناراحت نشوید و به آن‌ها اعتراض نکنید.
- ❖ به حریم خصوصی دیگران به هر شکل احترام بگذارید. به فرض دوستان عکسی از خود برای شما ارسال کرده است. شما بدون اجازه وی آن را برای دوست دیگران نفرستید.
- ❖ اگر پیام صوتی هم می‌گذارید، باید کوتاه باشد. کمتر کسی حوصله گوش دادن به یک پیام صوتی چند دقیقه‌ای را دارد. می‌بینید که افراد پیام‌ها را روی دور تند می‌گذارند. در این صورت لحن که بخش بزرگی از پیام را تشکیل می‌دهد، از بین می‌رود. این نکته‌ای است که کمتر به آن توجه داریم.
- ❖ نسبت به اشتباهات دیگران گذشت داشته باشید. هر کسی ممکن است ناخواسته و به اشتباه پیامی نامناسب برای شما بفرستد. سعی کنید سریع قضاوت نکنید. عذر او را بپذیرید و فراموش کنید.



طعم ماه

باز هم بهار
سرزده به کوچه باغ روزگار
روزهای ماه سال را
سبز کرده است
شاد و بی قرار
تابه سفره‌های میومانی خدا رسیده است
روی لفظها
عطر و بوی عید را دمیده است
مثل آفتاب
لا به لای شافه‌ها سرک کشیده است
مثل پولک سفید ماهیان
برق می‌زند دوباره توی هوض
لفظهای ربنا که می‌رسند
هوض فانه هم
طعم ماه را پشیده است

اکرم السادات هاشمی‌پور

این همه پرنده

فکر کن اگر پرنده‌ای نبود
سقف آسمان پقدر دور بود
روزهایمان همه شبیه هم
پرملال و سرد و سوت و کور بود
روی شافه‌های فستق درخت
جای میوه‌های کال بود و بس
روی سیم‌های برق و بند رفت
یک علامت سؤال بود و بس
موقع غروب نغمه‌هایشان
روی بام فانه‌ها نمی‌نشست
یا سکوت صبح را پرنده‌ای با
ترانه‌فوانی‌اش نمی‌شکست
فکر می‌کنم که ابتدا خدا
این همه پرنده آفریده است
بعد هم برای بال‌هایشان
آسمان و دشت را کشیده است

فاطمه احمدزاده

آواز و لبخند

به به عجب روز قشنگی بود
شهرم پر از آهنگ چرخ‌شده
پیراهن فشک زمین امروز
هم تازه هم سبز و معطر شد

در شهر ما صد سینه پیدا شد
با شعر زیبایی که باران فواند
او غنچه‌های ناز و کوچک را
با کارهای بال‌بش فندانند

هم فانه‌ها، هم کوچه‌های شهر
حالا پر از آواز و لبخند است
باران هزار آفرین دارد
او شعبده‌بازی هنرمند است

عفت زینلی

شاعرانه

سه رباعی

در باغ آیدر و سبزپوشان نگرید
هر گوشه دکان گل فروشان نگرید
می فندر گل، به بیلان می گوید:
«فاموش شوید و در فموشان نگرید»

رو نیکی کن که دهر نیکی داند
او نیکی را ز نیکوان نستاند
مال از همه ماند واز تو هم فواید ماند
آن به که به جای مال نیکی ماند

ما زیبایییم، فویش را زیبا کن
فوبا ما کن، ز دیگران فو وا کن
ور می فواهی که کان گوهر باشی
دل را بگشا و سینه را دریا کن

جلال الدین محمد بلخی (مولوی)

روزهای بی غروب

دوباره حرف‌های فوب
دوباره بوی ماهی جنوب
دوباره شعر زندگی
دوباره روزهای بی غروب

دوباره کفش‌های منتظر
دوباره چاده‌های بی قرار
صدای آشنای پشت در
دوباره لحظه‌های انتظار

دوباره آسمان شهر
زلال مثل بویبار
به روی ما گشوده در
دوباره خانه بهار

محمد علی محمدی

بیشتر بخوانیم

نام این پرنده چیست؟

این کتاب دارای ۱۸ قطعه شعر با این نام‌هاست: «جاده»، «زنگ‌ها»، «عبور»، «لحظه‌ها»، «نام این پرنده چیست؟»، «سیب‌ها»، «ابر بی قرار»، «آفتاب صبح زود»، «حرف‌ها»، «چرا»، «شال گردن»، «برده‌های تیره»، «در سکوت»، «خورشید»، «کسی شبیه من»، «عطر خاک»، «رها» و «پدر» است. محتوای این شعرها برداشت از طبیعت و موضوع‌های مرتبط با آن است. تعدادی از شعرها هم مضمون عاشقانه دارند. در این کتاب هدف از پرداختن به طبیعت، جلب توجه بیشتر نوجوانان به محیط پیرامونشان است.

مؤلف: اکرم‌السادات هاشمی‌پور

ناشر: کانون پرورش فکری

کودکان و نوجوانان

سال چاپ: ۱۴۰۰

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۷۱۳۳۷



تقدیر

مادر
شاخ و برگ سبز یک درخت
ریشه‌های سفت و مکلم درخت هم پدر
من ولی
یک مدرد سبز و کوچکم
که ماه‌هاست
توی جامد قرمزی نشسته‌ام

مریم زندی

چه کسی دوست دارد ریاضی دان بشود؟! طلسم یا علم آمار

تازه چند وقتی است با مجله «رشد ریاضی برهان» که برای دانش آموزان دوره اول متوسطه منتشر می شود، آشنا شده‌ام. قبل از این آشنایی از اهمیت علم ریاضی و زیبایی‌های ریاضیات زیاد آگاه نبودم و نمی‌دانستم ریاضیات چقدر در زندگی روزمره و علوم دیگر کاربرد دارد. ولی حالا با خواندن مطالب این مجله در هر شماره، اطلاعاتم درباره ریاضیات روز به روز بیشتر می‌شود؛ مطالبی درباره ریاضیات مدرسه‌ای، ریاضیات کاربردی، تاریخ ریاضیات، سرگرمی‌های ریاضی، مسئله‌های ریاضی، گفت‌وگوها و گزارش‌های خواندنی و جذاب ریاضیات، و گزارش‌هایی از گوشه گوشه کشور و مدرسه‌های ایران عزیز، با عنوان‌های تخمین، احتمال، مفهوم‌های هندسی و حل مسئله، یک مسئله و چند راه حل، کمی فکر کنیم، استدلال‌های غلط درست‌نما، درمانگاه ریاضی، کاردستی‌های ریاضی، ریاضیات و ادبیات، نرم‌افزارهای کاربردی ریاضی و دیگر عنوان‌های مفید و خواندنی.

یکی از مطالب خوبی که در یکی از شماره‌های برهان خواندم، مطلب «طلسم یا علم آمار» نوشته خانم مریم جعفرآبادی بود که دوست دارم بدون هیچ مقدمه و توضیحی شما هم این مطلب را بخوانید.

کدام یک باعث برد تیم آلمان شد؟

به راستی آیا ینس لمن، دروازه‌بان تیم آلمان، در بازی‌های یک چهارم نهایی جام جهانی فوتبال سال ۲۰۰۶، در جوراب خود طلسمی داشت؟! یا فهرست کارها و تماس‌های تلفنی و خریدهای ضروری خانه را که باید بعد از مسابقه انجام می‌داد، نوشته بود که فراموش نکند؟ ماجرا از چه قرار بود؟ این یادداشت اسرارآمیز که او قبل از هر ضربه پنالتی آن را از داخل جورابش در می‌آورد و می‌خواند چه بود که هواداران فوتبال دوست داشتند به راز آن پی ببرند؟

هجدهمین دوره مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۰۶ در حال برگزاری بود. تیم آلمان میزبان این مسابقه‌ها، و تیم آرژانتین، با همه ستاره‌هایشان، به مرحله یک چهارم نهایی رسیده بودند و بالاخره باید یکی از این دو تیم حذف و تیم برنده به مرحله نیمه‌نهایی صعود می‌کرد. بازی حساس و نفس‌گیر بود و بعد از ۹۰ دقیقه وقت قانونی، نتیجه بازی یک بر یک

روی این کاغذ هر چه که نوشته شده بود، باعث شد او بتواند به جهت درست ببرد و دوپرتاپ (شوت) از چهار پرتابی را که به سمت دروازه‌اش زده شد، به خوبی مهار کند. در نهایت تیم آلمان به مرحله نیمه‌نهایی راه یافت و تیم آرژانتین از راهیابی به مرحله بعد باز ماند. این یادداشت توجه افراد زیادی





بازی از ایتالیا ببازند و تیم سوم جام جهانی هجدهم شوند.

امروزه علم آمار، علاوه بر میدان‌های ورزشی، در همهٔ زمینه‌های علمی و اقتصادی، یاریگر برنامه‌ریزان است تا بتوانند آینده را پیش‌بینی کنند و برنامه‌ریزی بهتری داشته باشند.

و مطلب دیگری که بسیار خواندنی بود مطلب: **پل‌های کونیگزبرگ به قلم محرم ایردموسی بود:**

«اوایل قرن هجدهم است. شما در شهر کالینگراد روسیه هستید. البته آن زمان این شهر کونیگزبرگ نام داشت. روز تعطیل است و شما به همراه دوستانتان برای پیاده‌روی در شهر از خانه خارج شده‌اید. رود زیبای پرگل از وسط شهر می‌گذرد. تصمیم می‌گیرید به همراه پنج دوست خود، علی، پارسا، مزدک، اقبال و آندرانیک به سمت این رودخانه پیاده‌روی کنید. هفت پل قدیمی روی این رودخانه وجود دارند و ...»

را به خود جلب کرد. بنس لمن بعد از بازی راز این تکه کاغذ را فاش کرد. او گفت روی این کاغذ (با بررسی آماری تعداد زیادی از ضربه‌های پنالتی‌ای که هر کدام از بازیکنان تیم آرژانتین در بازی‌هایشان زده بودند) عادت‌ها و نوع ضربه‌های پنالتی بازیکنان این تیم نوشته شده بود:

«ریکلمه بالا و چپ»

کرسپو اگر از توپ زیاد فاصله گرفت و زیاد دوید، به راست پرتاب می‌کند و اگر کوتاه دوید به سمت چپ دروازه می‌زند.

هاینزه پایین و پرتاب‌های کوتاه.

آبالا قبل از شوت مدت زیادی صبر می‌کند، بعد یک دوی طولانی قبل از پرتاب دارد، و به سمت راست دروازه می‌زند.

مسی چپ.

ایمار، انتظار طولانی قبل از پرتاب، به سمت چپ.

رودریگز سمت چپ.»

بررسی آماری پرتاب‌های بازیکنان آرژانتین در بازی‌های گذشته و پرش دروازه‌بان آلمان بر اساس احتمال جهت پرتاب هر بازیکن، تیم آلمان را برندهٔ آن بازی کرد. احتمالاً بنس لمن برای بازی نیمه‌نهایی در مقابل ایتالیا یادداشت خود را در رختکن ورزشگاه جا گذاشته بود که باعث شد در آن

ادامهٔ این مطلب

را در برهان بخوانید. برای

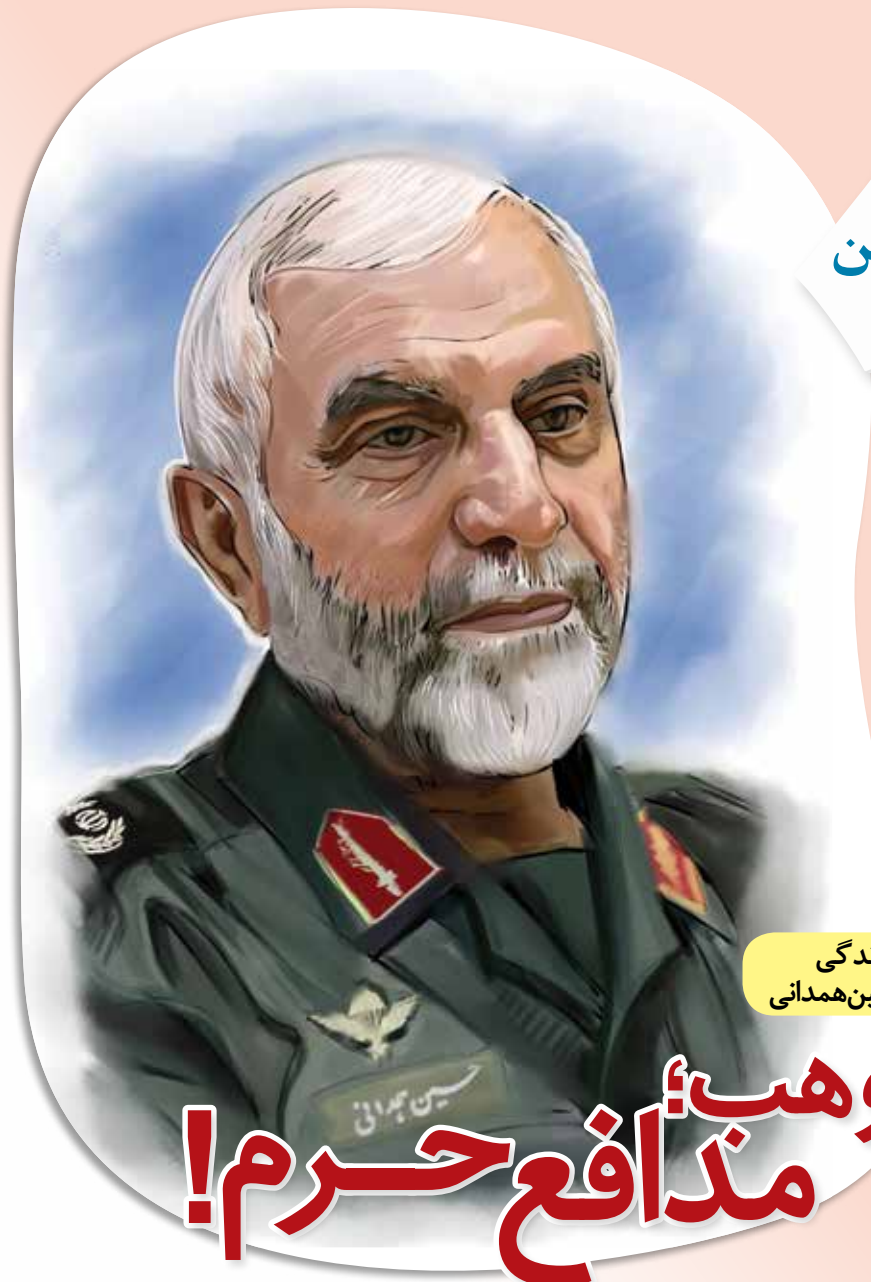
اشتراک مجلهٔ برهان ریاضی متوسطهٔ اول

می‌توانید، پس از مراجعه به وبگاه ROSHDMAG.IR

با ورود به پنجرهٔ مجلات دانش‌آموزی، روی مجلهٔ برهان ریاضی

متوسطهٔ اول انتخاب کنید. از آنجا به آسانی مراحل اشتراک

مجله را طی کنید.



فرمانده من

اصغر فتور

قصور نوک: فرمانر کشتکار

آشنایی با زندگی
سردار شهید حسین همدانی

ابو وهب؛ مدافع حرم!

عقب‌نشینی کرده‌اند.»
حسین خیره شد به دورترها و زیر لب گفت: «کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. باید خیالمان راحت بشود که تکفیری‌ها پشت خاک ریزها پناه نگرفته‌اند!»
سوار خودرو شدند. برای نزدیک شدن به خاک ریزهایی که گمان می‌کردند تکفیری‌ها آنجا نباشند، راهی طولانی نرفتند. ناگهان حسین دست روی شانهٔ راننده گذاشت و گفت: «برگرد!» جوان نگاهی به جاده انداخت و گفت: «حاجی جلوتر برویم، راه امن است.»
حسین این بار با تحکم گفت: «دور بزن برادر! ... زودتر! ...

آسمان نیمی ابری بود و در نیمی دیگر، ابرها در نفس باد افتاده بودند و به هر سو کشیده می‌شدند. یکی گفت: «حاجی!» و با انگشت به کومهٔ آتش اشاره کرد. آتش و زبان‌هایش از دور هم معلوم بود. حسین بند اسلحه‌اش را روی شانه انداخت و با قدم‌های بلند به طرف خودرو دوید. در همین حال هم گفت: «از پشت خاک ریز می‌رویم. ممکن است هنوز تکفیری‌ها آنجا باشند.»
راننده که جوانی بلند بالا و چهارشانه بود گفت: «فکر نکنم کسی آنجا باشد. شاید از بچه‌های خودمان باشند. بچه‌های خط یک نیم‌ساعت قبل تماس گرفتند که داعشی‌ها به سرعت



روبه‌رو شدن با فتنه سال ۱۳۸۸ عهده دار شد.

حسین همدانی همچنین جانشین قرارگاه امام حسین (ع) و مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران بود. خیلی از مردم و دوستان او به یاد دارند که هر چه از عمر انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذشت، به همان مقدار هم به تجربه‌های مفید حسین افزوده می‌شد. حسین با آنکه دهه ۶۰ عمر پربرکتش را سپری می‌کرد و به قولی ریشی سپید کرده بود، اما هنوز تشنه خدمت به انقلاب و مردم بود. برای همین وقتی فهمید دشمنان به حرم مطهر حضرت زینب (س) جسارت کرده‌اند، طاقت نیاورد و این بار هم لباس رزمی پوشید که نام مبارک حرم را داشت: «مدافعین حرم».

سردار شهید حسین همدانی بعد از ماه‌ها دلاوری در مقابله با دشمنان پلید که این بار به نام «داعش» و دیگر گروه‌ها قد علم کرده بودند، به سرزمینی شتافت که بانوی دل‌ها در آنجا مدفن و حرم داشت. حسین رفت تا برای این حرم حریمی باشد و عزت آن را با خون خود امضا کند.

وی سرانجام در عصر ۱۶ مهر ۱۳۹۴ در حین انجام مأموریت در حومه شهر حلب در سوریه به دست تروریست‌های داعشی به شهادت رسید. گزارش‌ها نشان می‌دهند این سردار دلیر ضمن انجام مأموریت در جنوب شرقی حلب، در مسیر استان «حما»، به مقام عظمای شهادت نائل آمده است.

وصیت‌نامه این سردار دلاور نشان می‌دهد او در هر زمان و مکانی به عزت و سربلندی اسلام و مسلمین می‌اندیشیده است. در قسمتی از وصیت‌نامه این سردار شهید آمده است:

«... سپاس خدای را که نعمت‌های فراوان بر ما ارزانی داشت و فراوان شکر که در عصر خمینی (ره) حیاطان قرار داد. همه پدران و مادران مادر آرزوی این دوران بودند و ندیدند، اما ما دیدیم. دوران احیای اسلام عزیز و عزتمندی ملت‌های مسلمان، مقاومت مجاهدان سپاه اسلام، عصر تحول، شکوه و عظمت در جهان اسلام، عصر بیداری ملت‌ها، عصر زوال طاغوت‌ها، عصر فروپاشی قدرت‌های استکباری و عصر برگشتن به خویشستن. خدا را هزاران شکر به خاطر نعمت‌هایش؛ نعمت زندگی در هشت سال دفاع مقدس، زندگی با مجاهدینی که محبوب خدا بودند و میهمان خدا شده‌اند. زندگی در کنار ملتی که خوش درخشید و در مقابل همه توطئه‌ها و فشارهای سنگین دشمنان تسلیم نشد و اسوه و نمونه شد بین ملت‌ها؛ که سرآمد همه آن‌ها پدران، مادران، هسران و فرزندان شهیدان گران‌قدر ما هستند...»

روحش شاد و راهش مستدام.

ما الان توی تیررس تکفیری‌ها هستیم!»

راننده به سرعت فرمان را چرخاند. ناگهان صدای رگبار گلوله‌ها به گوش رسید. راننده به کومه آتش نگاه کرد. باید از کنار آن می‌گذشت و خودش را به خاک ریزی می‌رساند که آن‌ها را از تسلط تکفیری‌ها دور می‌کرد. پا روی پدال گاز گذاشت و چرخ‌ها گردوخاک به هوا دادند. به کومه آتش که رسید، می‌خواست از دل آن بگذرد که دوباره و این بار رگبار گلوله‌ها خودرو را از حرکت انداخت. راننده برای لحظه‌ای به صورت فرماندهش نگاه کرد. باور نمی‌کرد **ابووهب** را غرق در خون ببیند. از شدت سوزش، دست به کمرش گرفت. کف دستش خونین شد. همچنان که بی‌رمق می‌شد، چشمانش به لب‌های فرمانده افتاد که آرام‌شهادتین می‌خواند ...

سردار شهید، **حاج حسین همدانی**، یکی از دلاورمردان این سرزمین است. شاید وقتی می‌خواهیم در مورد دلاوران حرف بزنیم، خیلی هم مهم نباشد آن‌ها کجای این سرزمین به دنیا آمده‌اند. آن‌ها مثل ستاره‌های آسمان هستند که در هر نقطه‌ای باشند، پرتو درخشانشان را به طالبان روشنایی عرضه می‌کنند.

اما اگر بخواهیم تاریخچه‌ای کوتاه از زندگی زمینی وی را بررسی کنیم، باید بگوییم حسین همدانی در سال ۱۳۲۹ از پدر و مادری همدانی، در شهر آبادان دیده به دنیا گشود. پدر او از کارکنان شرکت نفت آبادان بود که در سال ۱۳۴۲ در گذشت. حسین سیزده ساله بود که این بار بدون پدر و همراه خانواده‌اش به همدان مراجعت کردند. او از همان دوران کودکی، ضمن علاقه به تحصیل، کار هم می‌کرد. گاهی در مغازه عطاری بود و زمانی دیگر در کارگاه ساخت بخاری نفتی - چوبی!

با رسیدن به سن بلوغ و دوران نوجوانی، حسین که علاقه زیادی به هیئت‌های مذهبی داشت، در همه مراسم مذهبی شرکت می‌کرد که این علاقه در ماه محرم به اوج می‌رسید. در همین هیئت‌ها بود که با افکار انقلابی آشنا شد و فهمید حکومت پهلوی بیشترین ظلم را به مردم روا می‌دارد. با شروع زمزمه‌های انقلاب شکوهمند اسلامی، دوستان حسین خوب به یاد دارند که او شبانه‌روز مشغول فعالیت بود. مدتی هم به تهران رفت و با انقلابیون بزرگ آشنا شد. شهادت و روحیه انقلابی‌اش باعث شد وقتی دشمن به سرزمین عزیز ما حمله کرد، این بار لباس رزم بپوشد و به جبهه‌های جنگ بشتابد. حسین علاوه بر شجاعت از دانش و بینش بسیار بالایی هم بر خوردار بود. وی در سال‌های دفاع مقدس به دلیل همین بینش و دانش مسئولیت‌های زیادی را هم به عهده گرفت.

او از فرماندهان منطقه عملیاتی «بازی دراز» در جبهه غرب بود و خاطرات خود را از این نبرد در کتابی با عنوان «تکلیف است برادر» تدوین کرد. وی نخستین فرمانده «لشکر ۳۲ انصارالحسین سپاه» و فرمانده «لشکر ۱۶ قدس گیلان» در دوران جنگ بود. حسین علاوه بر همدان در شهرهای پاره و مریوان نیز خدمت کرده است. وی همچنین به همراه **احمد متوسلیان**، **محمدابراهیم همت** و **محمود شهبازی** در تشکیل و سازمان‌دهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله نقش بسزایی داشت؛ لشکری که بعدها فرماندهی آن را نیز در جریان



معرفی شاخه‌های رشته «هوانوردی»

مهر سلطانی

هنرستان

پرواز را به خاطر بسپار!

احتمالاً رویای پرواز از همان روزی متولد شد که اجداد اولیه‌مان در طبیعت راه می‌رفتند و پرندگانی را در حال پرواز می‌دیدند. آن‌ها با اینکه متوجه شده بودند مانند پرندگان فیزیک بدنی مناسبی برای پرواز ندارند، اما این رویای باستانی همچنان در گوشه ذهنشان زنده باقی ماند تا برادران رابرت برای اولین بار هواپیمای ساخت خودشان را با موفقیت به پرواز درآوردند و این رویا را به واقعیت تبدیل کردند.

امروزه ناوگان هوایی پیچیده‌ترین و سریع‌ترین وسیله برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه دیگری از کره زمین است. این ناوگان گسترده به متخصصان زیادی نیاز دارد، اما تعداد هنرستان‌های این رشته در ایران کم است. هنرستان‌های هوانوردی زیر نظر آموزش و پرورش و سازمان هواپیمایی کشور برای دختران و پسران امکان تحصیل را در شاخه‌های گوناگون رشته هوانوردی فراهم می‌کند.

رشته هوانوردی

دانش آموزان در این رشته واحدهای آموزشی متفاوتی را می‌گذرانند. فراگیری زبان تخصصی و فنی، ضمن یادگیری زبان عمومی از نیازهای اولیه شاخه‌های متنوع این رشته است. ریاضیات و فیزیک کاربردی از دیگر واحدهای عمومی در این هنرستان‌هاست. «تئوری شعبات»، «آیرودینامیک»، «نقشه‌کشی صنعتی»، «ناوبری»، «شبیه‌سازی پرواز» و ... از جمله درس‌هایی هستند که در واحدهای آموزشی این هنرستان‌ها تدریس می‌شوند.

رشته هوانوردی رشته‌ای بین‌المللی و در ساختار آموزشی ایران، زیرشاخه کاردانش است و در هنرستان‌های مخصوص این رشته آموزش داده می‌شود. گرایش‌های این رشته عبارت‌اند از:

۱. خلبانی
۲. تعمیر و نگهداری هواپیما
۳. الکترونیک هواپیما
۴. مهمانداری
۵. گردشگری
۶. برج مراقبت



بازار کار

فارغ‌التحصیلان این رشته می‌توانند در رشته‌های متنوعی در دانشگاه تحصیل کنند و وارد بازار کار شوند. پرواز آمایی، مهندسی ایونیک^۱، گردشگری، مهمان‌داری، تعمیر و نگهداری هواپیما، و خلبانی از رشته‌های دانشگاهی برای فارغ‌التحصیلان این رشته است.

در ادامه با سه نمونه از این تخصص‌ها آشنا می‌شویم:
پرواز آمایی: از مجموعه کارهای عملیاتی روی زمین است. نظارت بر سوخت‌گیری هواپیما، دادن نقشه پرواز به خلبان، بررسی وضعیت آب‌وهوا و به‌طور کلی تمامی اطلاعات برای اعزام هواپیما و فرودش در مقصد توسط «پرواز آمایی» (دیسپچر) انجام می‌شود. می‌گویند: پرواز آمایی، خلبان روی زمین است.

مهندسی ایونیک: ایونیک از ترکیب دو کلمه فرانسوی «آویون» به معنای هواپیما و «الکترونیک» ساخته شده است. این رشته به بررسی تمامی تجهیزات الکترونیکی-پروازی هواپیما مربوط می‌شود.

اکثر این رشته‌ها در دانشگاه‌های نظامی و مؤسسات زیرمجموعه شرکت‌های هواپیمایی نیز به‌طور اختصاصی تدریس می‌شوند.



گردشگری: فارغ‌التحصیلان این رشته می‌توانند وارد صنعت گردشگری شوند و راهنمای گردشگران در محیط‌های متفاوت تاریخی یا طبیعی باشند. این رشته تا دوره دکترا در دانشگاه دانشجویی پذیرد.

رشته هوانوردی از جمله رشته‌هایی است که بازار کارش در حوزه امور خدماتی است و از این نظر در ایران بازار کار خوب و درآمدزایی دارد. واحدهای درسی این رشته با نظارت آموزش و پرورش و سازمان هواپیمایی کشور تدوین شده‌اند و هنرستان‌های این رشته از میان دختران و پسران هنرجو می‌پذیرند.

برای تمامی این رشته‌ها در دانشگاه علمی‌کاربردی صنعت هوایی کشور دوره دوساله کاردانی تعریف شده است و فارغ‌التحصیلان این دانشگاه امکان ادامه تحصیل در دوره‌های بالاتر یا ورود به بازار کار را خواهند داشت.



پی‌نوشت:
WRIGHT. 1
AVIONICS . ۲



گوهر نائین

گنجینه

گشتی در مسجد جامع نائین

مسلمانان شهر نائین بیشتر از هزار سال پیش یادگاری از خود بهجا گذاشتند که امروزه از جمله کهن‌سال‌ترین بناهای شهر است. این یادگار مسجدی زیباست که با مهارت ساخته و تزیین شده است. با عبور از ورودی باشکوه این مسجد که آن را «جامع نائین» می‌گویند، پا به بنایی خواهید گذاشت که در گوشه و کنارش زیبایی‌ها و شگفتی‌های بسیاری برای تماشا و کشف کردن وجود دارند. حالا پس از گذشت هزار سال از ساخته شدن مسجد جامع نائین، این مسجد پر است از داستان‌ها و روایت‌های تاریخی و البته پر از نمونه‌های چشم‌نواز هنر ایران. اندک‌اندک و در هر دوره تاریخی کسی چیزی به آن اضافه کرده تا بشود آنچه امروز جلوی چشم‌هایمان است. مسجد جامع نائین گوهری است که در گذر زمان صیقل خورده است.

و لطمه نهدی



خودنمایی بلندقدها

بلندقدترین اعضای مسجد جامع نائین همین مناره و سردر ورودی آن هستند. آن‌ها به قدری بلند هستند که از فاصله‌های دور به چشم می‌آیند و مؤمنان را به مسجد راهنمایی و دعوت می‌کنند. مسجد جامع به جز این ورودی بلند بالا، پنج ورودی دیگر هم داشته است تا نمازگزاران به راحتی و از هر جهتی بتوانند وارد خانه خدا شوند. برعکس ورودی‌های متعدد، مسجد تنها یک مناره آجری دارد. این ورودی و مناره مسجد در طرح اولیه آن حضور نداشتند و بعدها به اضافه شده‌اند.

تکیه بر خشت خام

تمام نمای مسجد جامع با آجر پوشیده شده است. دیوارها، طاق‌ها و ستون‌ها همه غلافی از آجر دارند. اما در بسیاری از بخش‌های مسجد، داخل این غلاف آجری، خشت‌های گلی نپخته قرار دارند. در واقع آن‌ها هستند که سنگینی بار سقف‌ها و طاق‌ها را به دوش می‌کشند. هنرمندان آجر کار ایرانی، با پس و پیش گذاشتن آجرها، بر نمای دیوارها و ستون‌ها نقش‌اندازی کرده‌اند و بدون استفاده از رنگ و تنها با بازی نور و سایه بر آجرها، نمای مسجد را از سادگی و یکنواختی نجات داده‌اند.

سخرانی بر منبر چوبی

از دیگر هنرهایی که می‌شود در مسجد به تماشایش مشغول شد، منبت بر چوب است. سازندگان این منبر چوبی سه قرن پس از ساخته شدن مسجد آن را به این نمازخانه پیشکش کرده‌اند. آن‌ها این منبر را بدون استفاده از حتی یک میخ ساخته‌اند. در ساخت این منبر از فن (تکنیک) «کام و زیانه» و «چفت و بست» استفاده شده است. معمولاً امام جمعه نائین پیش از نماز، از منبر بالا می‌رفت و برای حاضران سخرانی می‌کرد.



مهم‌ترین عضو

محراب مهم‌ترین عضو مسجد است و تقریباً هر نمازگزار تازه‌واردی، ابتدا دنبال آن می‌گردد. محراب جهت قبله را به نمازگزاران نشان می‌دهد و همه رو به آن به نماز می‌ایستند. به همین خاطر است که همیشه بیشترین تزیینات و هنر سازندگان مسجد خرج آن می‌شود. محراب مسجد جامع نائین از بهترین نمونه‌های هنر گچ‌بری در بناهای ایران است. نمونه این گچ‌بری را می‌توان بر تن بعضی از ستون‌ها و طاق‌های مسجد هم دید.

نمازخانه‌ای زیرزمین

با نگاهی به دیوار و ستون‌های این شبستان می‌توان حدس زد که این نمازخانه ساخته نشده، بلکه در دل زمین کنده شده است. مسلمانان نائینی برای داشتن شبستان تابستانی خنک، زمین را کنده‌اند و به دل زمین پناه برده‌اند. اینجا و در این نمازخانه زیرزمینی، دیگر از آن تزیینات مفصل گچی یا آجری که روی زمین بر تن مسجد جامع می‌بینیم، خبری نیست.



تاریخ تولد

قاطر اول کمی مِن و مِن کرد، بعد یکهو چیزی در ذهنش درخشید.

- چه شده! نمی‌دانی چند سال داری؟

- اگر جلوتر بیایی خواهم گفت.

شیر باز توی دلش خندید و گفت: «واقعاً عجب قاطر احمقی است! به جای اینکه فرار کند، خودش دارد با پای خودش به جنگ من می‌افتد.»

شیر باز جلوتر رفت. دیگر به دو قدمی قاطر رسیده بود.

- خُب، نگفتی چند سال داری؟

قاطر گفت: «نمی‌دانم، اما پدرم گفته که تاریخ تولدم را روی سُم من نوشته است. تو که سلطان حیوانات هستی، حتماً سواد خواندن و نوشتن داری!»

شیر که اصلاً سواد نداشت، گفت: «بله، بله، آن قدر سواد زیاد است که شیرهای دیگر به من می‌گویند اُستاد. نشانم بده تا آن را بخوانم.»

قاطر پُشت به او سُمش را بلند کرد. شیر صورتش را

نزدیک برد و با دقت زیاد چشم به سُم او دوخت. قاطر

هرچه نیرو داشت در خودش جمع کرد و چنان لگد

مُحکمی به صورت شیر زد که استخوان صورت او صدا

کرد و شیر بر زمین افتاد. قاطر با خوش حالی پا به فرار

گذاشت. اما کمی دورتر ایستاد و به شیر نگاه کرد. شیر

نال و شیون می‌کرد: «آهای کمک کنید! دارم می‌میرم!

آهای کمک ...»

قاطر خندید و فریاد زد: «خداحافظ استاد!» و دوباره

شروع به فرار کرد.

روزی روزگاری قاطری داشت در چمنزاری نزدیک جنگل چرا می‌کرد. یک دفعه سرش را بلند کرد و چشمش به شیری افتاد. شیر زیاد با او فاصله نداشت. خیلی ترسید و شروع به لرزیدن کرد. با خودش گفت: «ای وای حالا چه کار کنم! اگر فرار کنم فایده‌ای ندارد. سرعت شیر از من خیلی بیشتر است. در این فاصله کم به من خواهد رسید. پس باید چاره دیگری بیندیشم. شاید خدا کمکم کرد و جان سالم به در بردم! بهتر است خونسردی‌ام را حفظ کنم و طوری رفتار کنم که شیر فکر کند از او نمی‌ترسم.»

شیر جلو و جلوتر آمد و گفت: «سلام دوست من! چه عجب این طرف‌ها؟»

قاطر که از ترس قلبش کوب کوب صدای می‌کرد، جواب داد: «سلام ای سلطان بزرگ! شما کجا و اینجا کجا؟ چقدر خوش‌حالم که شما را می‌بینم!»

شیر توی دلش خندید و گفت: «چه قاطر احمقی! می‌گویند از دیدن خوش‌حالم نمی‌داند که لحظه‌ای دیگر غذای لذیذ من خواهد بود. وای چقدر چاق و چله هم هست! عجب شکاری امروز نصیبم شده!»

- من هم از دیدن شما خوش‌حالم عزیزم! چقدر شما زیباییید. من تا حالا قاطری به این زیبایی و رعنائی ندیده‌ام.

شیر خودش را مهربان نشان می‌داد و قدم به قدم جلو می‌آمد. می‌خواست با چرب زبانی به قاطر نزدیک شود و بدون دردسر شکارش کند. اما قاطر توی دلش غوغا بود. می‌گفت: «خدایا خودم را به تو سپرده‌ام، مرا از دست این شیر گرسنه نجات بده!»

شیر پرسید: «دوست من چند سال داری؟»



کلاس معکوس

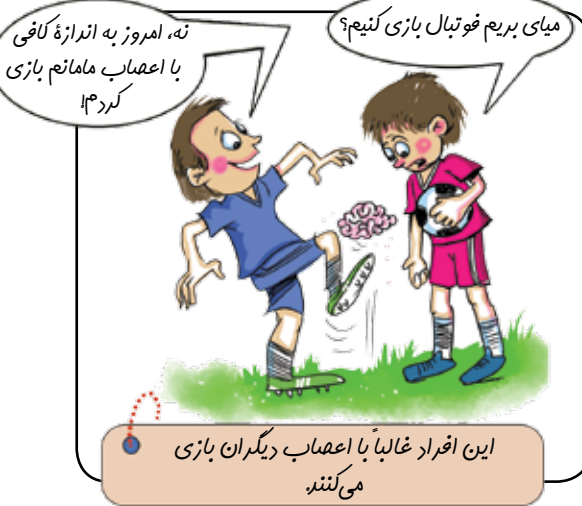
• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز کشتکار

بی دوست

برخی دیگر عقیده دارند شلفتگی می تواند ارثی باشد.



برخی معتقدند نامرتبی و شلفتگی یک عادت است.



این افراد غالباً با اعصاب دیگران بازی می کنند.



غصه نفور، در عوض آقرش انیشتینی، اریسونی چیز می شه!



من دیگه واقعا نمی دونم با این بچه چی کار کنم؟



در نهایت، کار کردن در اتاق به هم ریخته می تواند فلاحتیت را افزایش دهد.



هم کلاسی دارم
مثل یک بارگران
زیر تر از سوهان
روی اعصاب و روان
دخترم را دیروز
ظاهر اگم کرده
فقط کشم را برده
نصفه باز آورده

یا اتود می فوهد
یا پی خودکار است
آنچه دستش دارم
دهمین پرگار است

پس پیروز آمد
راکت را برداشت
بس که با آن ور رفت
رخ برایش نگذاشت

زنگ تفریح آگر
کیک میکی بفرم
تا شیفون بزنند
باید از جا بپرم

هر زمان در کوچه
سنگلی دستم دید
پا به پایم آمد
هی از آن کند و جوید

جانم از رفتارش
به عذاب افتاده
در روانی شدنم
بد شتاب افتاده

او فقط روی مخ است
از همین رو تنه است
دوستی با این شخص
سفت و طاقت فرساست

• عبدالله مقدمی

کلاغ منقاری

کلاغ منقارش را عمل کرد و به جای آن منقار دراز،
صاحب یک نوک کوچولوی گنبدشکی شد. اما باز هم
«دوستانش بهوش گفتند: «سلام کلاغ جان!» کلاغ پرسید:
«مرا از کجا شناختید؟» گفتند: «از صدای قارقارت.»»

فَرِ مؤدب

حسنی از پدرام پرسید: «اگر گفتی وقتی کاه و جوی
فَر زیاد بشود، چه کار می کنی؟» پدرام گفت: «من تا
حالا با هیچ فَری از نزد یک صحبت نکرده ام، اما اگر
مؤدب باشد، تشکر می کنی.»



پَرِ کلاغی

کلاغ در کلاس های آواز ببلن ثبت نام کرد. تارهای
صوتی اش را هم عمل کرد. اما باز هم «دوستانش گفتند:
«سلام کلاغ جان!» کلاغ متعجب شد و پرسید: «این رفقه
از کجا فهمیدید؟» آن ها با هم گفتند: «از آن پرهای سیاه
پَرِ کلاغی ات.»»

پندنامه

فرزانه مصیبی

همانا دوست در زندگی بسیار مهم است. اگر دوست نیکو برگزینی، چون گلاب کاشان تو را رایحه‌ای فوش بفش و مسیر زندگی‌ات را چنان هموار نماید که آب پرتقال صبانه در دلت تکان نفورد و گزند از غیر نبینی. و لذا اگر سرت چون کبک در برف باشد، چه بسا که مغزت منجمد شود و هر کلاغ صابون‌دزدی را به دوستی برگزینی. آنگاه مسیر زندگی‌ات به جای کوهساران و پشیمه و عطر پونه، باغ بی‌برگی سرشار از بوی فوش فضولات شود.

بدان که در گزیدن دوست سه کس را برتری است:
 نخست آن که هیکلی چون پهلوانان داشته باشد و قامتش لرزه بر اندام دشمنانت اندازد و غیر جرئت آزار تو به دل راه ندهد و به سوراخ موش کلاس بگذرد و تو آسوده در سایه هیبت دوست، روزگار بگذرانی و بی‌نیاز از ورزش و تمرکات اضافی و یادگیری روابط اجتماعی، وقت گران‌بهای خود را پای جعبه چادو و بازی‌های رایانه‌ای بگذرانی و نگران آینده‌ات نباشی.

دوم آن که اعداد و رقم نمره امتحانش بسی بالا باشد که آموزگار کف‌اش از نمره او ببرد و از پاسخ‌های سوالات فیره گردد که چگونه دانش‌آموزی است که درس را بهتر از معلم حفظ کرده. اما هواس جمع باشد که در کلاس همانا در نیمکت این دوست و در کنارش جایی گیری که روز امتحان کنار دست این پدیده درس‌فوان همانا نعمتی است که نصیب هر کس نخواهد شد. چه برگه‌ات را عوض کنی و چه تلسکوپ بیندازی روی دستش، پیروزی از آن دوست و مسیر زندگی‌ات را هموار خواهد کرد و بی‌نیاز می‌شوی از یادگیری که کاری است بی‌هوده.



بی‌دست و پاترین

آقا معلم از دانش‌آموز پرسید:
 «بی‌دست و پاترین موجود روی زمین را می‌شناسی؟» هسنی گفت:
 «می‌شناسم.» آقا معلم پرسید: «قدر از آن می‌ترسی؟» هسنی گفت: «آقا اجازه فیلی.» دانش‌آموزان خندیدند، اما هسنی واقعا از مار فیلی می‌ترسید!



سوم آن که از مال دنیا بی‌نیاز باشد و تو را چنان دوست بدارد که گویی خود را. همانا در گردش و تفریح هم از فرج کردن و دانگ نگرختن ابایی نداشته باشد و چنان در هنر ظریف طنازی زبردست باشد که هی بگوید و تو بفندی و فستگی هفته‌ای کار و تلاش را از جان به در کنی ریکآوری شوی.

• اعظم سخاوتیان

سخاوت



می‌شده. حالا دفتر نمی‌شود فوراً با پتر فراب
بگیری و عراق‌اری کنی؟»
آب دهانم را به زور قورت دادم. مامانش
برپوری نگاهم می‌کرد گفت: «می‌دونی پته؟ اون
هوایما سقوط کرد و من الان زنده نیستم!»
حالا مامان مریم با تعجب به من نگاه می‌کرد.
دیگر معطل نکردم و به سرعت از خانه‌شان بیرون
آدمم.

مریم با قیافه‌ی بگری گفت: «نه بگری گفتیم.»
بله دوستی من و مریم از همان لحظه به دشمنی
تبدیل شد. آخر دوست این‌قدر بی‌معرفی
چند روز بعد مریم به مدرسه نیامد و حتی دو سه
روز بعرض درست است که رلم از دستش
خون بود و او را نشد و انشود می‌کردم عین قیالم
هم نیستم، ولی وقتی پیامش را روی گوشی ام
دیدم، تعجب کردم.
- پتر نهایت با ز نشد.
عصر همان روز از باب فواشش کردم مرا ببرد
خانه‌ی مریم. وقتی مریم را با سر بانرپیچی شده
دیدم، از تعجب شاخ درآوردم. قدریر و گفت:
«تو می‌دونی پتر فراب؟»
گفتم: «چی؟»
گفت: «تو می‌دونی پتر فراب که درایش به
من. وقتی از هوایما پریدم، پتر نهایت با ز نشد با
منج به زمین خوردم.»
گفتم: «چی می‌گی؟ حالت خوبه؟»
مامانش گفت: «رفته روی درفت توت، افتاده
پایین.»
مریم گفت: «درفت توت پته؟ این قائم با پتر
فراب من رو از هوایما هل دل پایین.»
مامانش به من اشاره کرد که چیزی به او گویم.
وقتی بیرون آمدم، مامانش گفت: «بیشیدا کمتر
گفته چند روز شاید پرت و پلا بکنه، ولی خوب

قائم آگری گفت: «اگر شما دوست مهممی تان
در یک هوایما در حال سقوط باشی و یک پتر
نهایت داشته باشی، پهل می‌کنی؟»
طبق معمول اول از همه رو به من کرد و گفت:
«فب تو بگو نرا.»
توی هوایما قیافه‌ی مظلوم مریم مقابل قرار
گرفت. ترسیده بود. پتر نهایت در دست، نگاهش
می‌کردم. تصمیم فوراً، اگر فتم و پتر نهایت را به
او دادم، مریم با قرم‌های لرزان جلو رفت، نگاه
معتاداری به من کرد و پرید.
نوبت مریم بود که بگوید: «یقین داشتم که پتر را
به من می‌دهد.»
مریم نگاهم به من کرد و گفت: «ممنون که پتر
رو به من داری و باعث نهایت شدم. نرا پانا
تو بهترین دوست منی. قول می‌دم وقتی برات
مراسم ترهیم گرفتیم، از فونی‌ها و مهوربونی‌های
تو به همه بدم.»
کلاس از فنده بچه‌ها به هوا رفت.
سرم را از هوایما در حال سقوط بیرون
آوردم. مریم دور شده بود؛ قبلی، دستم را از
هوایما بیرون بردم که بگیرمش و برش گردانم
و هسانش را برسم که فرار زده: «آلاخ!»
قائم آگری پشت یقه‌ی مریم را از دستم بیرون
کشید و گفت: «وش کن ا پهلارش داری، فب
شوقی کردا.»



درس دوستانه

• فرزانه مصیبی

اتاقم که حلما زد زیر گریه. مامان بر ایمان میوه آورد و گفت: «به بچه چی کار داری؟ فب همون جا درستون رو بقونین!»
صبا گفت: «آره مامانت راست می‌گه. عربی که چیزی نیست، زود یاد می‌گیری.»
فواستم بگویم: «تو بلدی، من بیچاره چی؟» که صدای زنگ در بلند شد. بابا بود.
مامان با یک جعبه شیرینی فامه‌ای وارد شد. درش را باز کرد و گزارش جلوی ما و گفت: «بفرمایین دخترای درس فون! بابای صبا شیرینی فریده که قندتون نیفته. در رو هم باز بزارین که آکسیژن به مغزتون برسه. فب من دیگه مزاحم درس فونرتون نمی‌شم.»
همین که صبا آمد اولین درس را توضیح بدهد و مرا شیر قووم کند، دوباره صدای زنگ درآمد. این بار بابای صبا بود که آمده بود دنبالش.



قرار شد برای امتحان عربی، من و صبا با هم درس بقونینیم. عربی من خیلی ضعیف بود. فوش بفتانه دوستم صبا به اندازه یک معلم فصوصی توی درس عربی مهارت داشت. هر چه کردم مامانم راضی نشد من بروم خانه صبا اینا. پس به جای اینکه من به خانه آن‌ها بروم، صبا به خانه ما آمد.

مامان وسط پذیرایی را برای درس فواندن ما تدارک دیره بود. صبا که از راه رسید، من مستقیم بردمش توی اتاق. بعد یواشکی به مامانم گفتم: «صبا به کم فبالتیه، اینبا راحت نیست.»

مامان بلند گفت: «اتفاقاً از احوال پرسیش معلومه ماشالا چه قدر اجتماعیه. اسم همه مقاله‌ها ت رو می‌دونه.»
پنج دقیقه بعد از نشستن ما، مامان آمد در اتاق را باز کرد و گفت: «گرمتون می‌شه. بزارید هوا جریان داشته باشه، قندتون بهتر کار کنه.»

فواهرم حلما داشت کارتون می‌دید. گفتم: «مامان صدای تلویزیون بلنده، ازیت می‌شیم.»
مامان صدای تلویزیون را کم کرد و همان موقع تصمیم به گردگیری اتاق من گرفت. اما هر چه تمیز می‌کرد تمام نمی‌شد. دوستم صبا هم با مامانم حرف می‌زد و اطلاعات دقیق‌تری از سوابق خانواده‌گی ما می‌گرفت.

گردگیری مامان که تمام شد، صبا رفت کنار حلما و نشستند با هم که کارتون ببینند. مامان گفت: «آخرین درسون به همین زودی تموم شد؛ فب من برم به پای بیارم براتون، گلوتون فشک شد.»

من گفتم: «مامان ما که هنوز شروع نکردیم!»
مامان گفت: «هالا پاشو بیا توی آشپزفونه به کم کمکم کن!»

با سینی پای آمدم توی هال و صبا را بردم توی

زورِ باتری

بخند علمی

مهدی فرج‌اللهی

بی‌چینه باشد فِرتی تمام می‌شود. الکترون‌ها پس از عبور از لامپ، فسته و کوفته و له و لورده از این کشمکش به آن سر باتری می‌رسند. برانیم و آله باشیم که برقی باتری‌ها قابل پر کردن (شارژ) نیستند. اما اگر باتری پرکردنی باشد، الکترون‌ها هنگام پر شدن با خوردن چلوکباب و نوشابه جان تازه‌ای می‌گیرند تا دوباره چشم ما به جمال نور لامپ روشن شود.

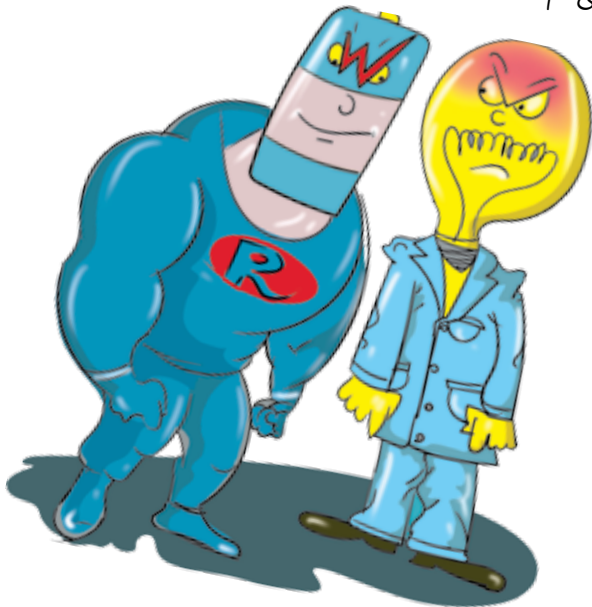
شاعر سرشناس باتری قلمی این‌گونه سروده است که:
ز باتری بود لامپ را روشنی
چرا پس فوت را فقط می‌زنی؟

بزنی بر کلید و ببین نور را
که ظلمت بیاورده ناچور را
بشو جور با نور و مهر و صفا
که باشی همیشه ز غم‌ها چِرا
شود شارژ تا باتری فکرمان
بفند و ببندیش ای قهرمان

به معنی اینکه باتری وصل می‌شود، الکترون‌ها به هم بفرما می‌زنند و در مدار راه می‌افتند. باتری اختلاف پتانسیل ایجاد می‌کند و الکترون‌ها روی آن سرسره‌بازی می‌کنند.

وقتی الکترون‌ها به لامپ می‌رسند، با مقاومت رشته سیم وسط لامپ روبه‌رو می‌شوند. حالا الکترون‌ها هل بره، موکول‌های سیم هل بره و همین هل‌دادن و فشار باعث تولید گرما می‌شود. گرما آن قدر زیاده‌تر شود که رشته لامپ از عصبانیت قرمز می‌شود. بعد از آن نور از چشم و گوش و دماغش بیرون می‌زند و لامپ روشن می‌شود.

هرچه زور باتری بیشتر باشد، لامپ نور بیشتری می‌دهد و اگر باتری بخواهد خیلی زور بگوید، لامپ می‌سوزد. زور باتری را اختلاف پتانسیل و ولتاژ آن و مدت زمانی را که باتری می‌تواند همین جور به زور زدن ادامه دهد، ظرفیت باتری می‌گوییم. اگر باتری کم‌ظرفیت و



بیشتر بخوانیم

تازه واردها

خانواده نیما تصمیم دارند به خانه جدیدی نقل مکان کنند. پدر نیما از او می‌خواهد با هم برای تهیه کارت‌ن به‌منظور بسته‌بندی وسایل به بیرون از منزل بروند. آن‌ها وارد فروشگاه می‌شوند که صاحب آن دوست پدر نیماست. پس از گرفتن کارت‌ها نیما متوجه می‌شود که پسر صاحب مغازه برای کمک به پدرش در آنجا کار می‌کند و ...

نام مجموعه: داستان طنز

مؤلف: بنفشه رسولیان

سال چاپ: ۱۴۰۱

ناشر: میچکا

تلفن: ۰۲۱۶۱۰۹۴۸۹۴





افقی

۱. پرنده مردارخوار که به نام «نظافتچی محیط زیست» هم معروف است. ۲. نوعی کوسه ماهی که بسیار مهاجم است. ۳. نوعی کبک و از تیره قرقاولان که زیستگاهش ترکیه، سوریه، عراق، پاکستان و ایران است. ۴. یکی از گریه‌سانان بزرگ و سریع‌السير که «چیتا» هم نامیده می‌شود. ۵. پرنده‌ای باهوش و زیرک که عمری نسبتاً طولانی دارد. ۶. پرنده نامه‌رسان در گذشته. ۷. از جوندگان نابینا که تقریباً تمام عمرش را در دالان‌های زیرزمینی می‌گذراند که خودش حفر می‌کند. ۸. حیوان مکار. ۹. از ماهی‌های خوراکی رودخانه‌ای که نوع پرورشی آن هم در کشور ما رواج دارد. ۱۰. از پستان‌داران بدون دندان تخم‌گذار که بومی سرزمین استرالیا و گینه نو است. ۱۱. خزنده‌ای کوچک و بی‌آزار که دست و پای کوتاه دارد و سروته می‌تواند روی سقف خانه‌ها راه برود. ۱۲. از انواع نرم‌تنان و رده شکم‌پایان که تمام قسمت زیرین بدنش پای آن به شمار می‌آید.

عمودی

۱. پرنده‌ای که از ماهی‌ها تغذیه می‌کنند. ۲. نام گرگ صحرایی بومی آمریکای شمالی. ۳. حشره‌ای آفت‌زا و همه‌چیزخوار که خسارت‌های زیادی به مزرعه‌ها وارد می‌کند و با حفر مجراهایی در کرت‌های کشاورزی، موجب انحراف جریان آب از کرت‌ها می‌شود. نامش هم ناشی از همین رفتارش است. ۴. حشره‌ای که پینه‌دوز هم گفته می‌شود. ۵. جانوری از خانواده کبک‌داران و بومی سرزمین استرالیا که از برگ‌های درخت «اکالیپتوس» تغذیه می‌کند. ۶. مهندس حیوانات. ۷. از دوزیستان بدون دم که تفاوت اندکی با قورباغه دارد و مردم این دو را اشتباه می‌گیرند. ۸. پرورش این حشره و محصولی که تولید می‌کند از شگفتی‌های آفرینش است. ۹. نوعی ماهی مسلح. ۱۰. تمساح این رود معروف است. ۱۱. حشره‌ای آفت‌زا و بیماری‌زا که نوع حمام آن هم معروف است. ۱۲. پرنده‌ای بی‌پرواز که پاها و قد بلند دارد و بسیار سریع می‌دود.

حل جدول را ببینیم



مجید رحمانی صانع

چرا این همه

قصه در قرآن آمده است؟

قرآن کریم کتاب هدایت و راهنمایی انسان‌هاست و یکی از بهترین راه‌های هدایت، بیان سرگذشت انسان‌های خوب و بد است. با آگاهی از روش زندگی انسان‌های خوب می‌توانیم از آن‌ها الگو بگیریم. دانستن سرنوشت انسان‌های بد هم ما را از سرانجام تلخ کارهایشان آگاه می‌کند و باعث عبرت می‌شود تا آن خطاها را تکرار نکنیم. از طرف دیگر، پند و موعظه غیرمستقیم اثرگذارتر از پند مستقیم است. انسان قصه را دوست دارد و خدا برای هدایت بندگانش از قصه‌گویی که راهی غیرمستقیم است، استفاده کرده است؛ تا انسان‌ها، هم از آن درس بگیرند و هم از خواندن آن لذت ببرند.

چرا می‌گوییم قرآن معجزه است؟

معجزه به کاری گفته می‌شود که مردم عادی از انجام آن عاجز و ناتوان‌اند. قرآن معجزه است، زیرا مردم نمی‌توانند چنین کتابی بنویسند. تاکنون هیچ کسی نتوانسته است کتابی - حتی یک صفحه - مانند قرآن بنویسد. پس معلوم می‌شود این کتاب نوشته بشر نیست و از سوی خدا آمده است. در قرآن پیشگویی‌هایی آمده‌اند که نشان می‌دهند این کتاب سخن خداست؛ مثلاً پیروزی امپراتوری روم و فتح مکه را سال‌ها قبل از وقوع این دو حادثه خبر داده بود. اولی در سوره روم و دومی در سوره فتح آمده است. از دیگر نشانه‌های اعجاز قرآن مطالب علمی فراوانی است که خدا در این کتاب و سال‌ها قبل از کشف این مطالب، به آن‌ها اشاره کرده است. حرکت زمین، جاذبه زمین و گرد بودن آن از جمله این مطالب هستند.

چرا قرآن به زبان عربی نازل شده است؟

هر گوینده‌ای هنگام سخن گفتن از زبان خاصی استفاده می‌کند. در واقع نگاه می‌کند اولین شنونده‌هایش به چه زبانی حرف می‌زنند که با آن زبان حرف بزند تا مخاطبانش حرف‌هایش را درک کنند. اولین شنونده‌های قرآن عرب زبان بودند. پس قرآن به عربی نازل شد. اگر قرآن به هر زبانی جز عربی می‌بود، پیامبر (ص) نمی‌توانست حتی مردم قوم خودش را با پیام‌های خدا آشنا کند؛ چه برسد به دیگران! با این حال، قرآن به مرور به زبان‌های دیگر ترجمه شده است تا پیام جهانی آن به گوش همه دوست‌داران حقیقت برسد.

ما با این کتاب بزرگ شده‌ایم. همیشه کنارمان بوده است. حالا که سال نو شده است، سالی که با ماه رمضان یعنی بهار قرآن شروع شده است خوب است بیشتر از قبل با قرآن مانوس بشویم. بیشتر قرآن تلاوت کنیم. بیشتر در موردش بدانیم تا با نوشدن سال دانسته‌هایمان در مورد کتاب نورانی هم تازه شود.

راه‌سبز

مریم فردی

کتاب

عشق

☆ اگر قرآن را غلط بخوانیم گناه کرده ایم؟
احتمال دارد زمانی که قرآن را یاد می‌گیریم، یا برای خواندن آن تمرین می‌کنیم، کلمه‌ها، جمله‌ها و آیه‌ها را غلط تلفظ کنیم. این اشتباه‌ها در خواندن قرآن گناه محسوب نمی‌شوند. پس نباید از ترس غلط خواندن، قرائت و تمرین برای بهتر خواندن را کنار بگذاریم.

بر اساس حدیثی از پیامبر (ص)، اگر هنگام تلاوت قرآن کلمه یا جمله‌ای اشتباه تلفظ شود، نادیده گرفته می‌شود و فرشته‌ی مأمور نوشتن ثواب، برای قاری قرآن ثواب تلاوت صحیح را می‌نویسد.

☆ هنگام خواندن قرآن باید وضو داشته باشیم؟
برای خواندن قرآن وضو لازم نیست، ولی نباید روی خط قرآن دست بگذاریم.

☆ برای دست زدن به ترجمه قرآن چطور؟ لازم است وضو داشته باشیم؟
خیر، دست زدن به ترجمه قرآن نیازی به وضو ندارد.

☆ چه کار کنیم به خواندن قرآن علاقه‌مند شویم؟
حالات روحی انسان پیوسته تغییر می‌کنند. این خیلی طبیعی است که بعضی روزها اشتیاقمان به تلاوت قرآن خیلی زیاد نباشد. پس نباید نگران این بی‌میلی‌های موقتی باشیم. از طرف دیگر، حالات روحی ما به شدت تحت تأثیر اعمال ماست. بی‌شک هر چه بیشتر بر مدار تقوا و پرهیزکاری حرکت کنیم، میلمان به تلاوت قرآن بیشتر می‌شود. این را هم بدانیم، هر چه از عظمت و عمق آیات نورانی قرآن بیشتر آگاه شویم، میلمان به تلاوت آن بیشتر می‌شود. پس خوب است فقط به خواندنش اکتفا نکنیم، در آیاتش تفکر کنیم تا ارتباط قوی تری با آن برقرار کنیم.

☆ خواندن متن عربی قرآن چه فایده‌هایی برای ما فارسی زبان‌ها دارد؟ آیا بهتر نیست فقط ترجمه فارسی آن را بخوانیم؟
مطالعه ترجمه قرآن کار پسندیده‌ای است و ما را در آشنایی بیشتر و بهتر با قرآن یاری می‌کند. با این حال، خواندن ترجمه جای تلاوت متن عربی آن را نمی‌گیرد. خدا در عبارت‌های متن اصلی قرآن اثری قرار داده است که در ترجمه آن نیست. بسیاری از مردم غیرمسلمان که حتی معنای آیه‌های قرآن را نمی‌دانسته‌اند، با شنیدن تلاوت قاریان خوش صدا به قرآن ایمان آورده و مسلمان شده‌اند.

عطر تازه

یاران پاتوق، سلام.

از سایه‌های سرد به سوی اطلس شمیم بهاران کوچ کردیم. بهار به آرامی سوار نسیم لطیف و نوازشگر شد. روی پرتوهای گرم خورشید سر خورد و کوه را در آغوش کشید. با آبشار سرازیر شد. در دل دشت فرو رفت. به ریشه‌ها رسید و از سرشاخه‌ها شکفت. حالا هر جا قدم می‌گذاری سبزی نوشکفته‌ای سلامت می‌دهد. بوته‌های یاس در هر گذرگاهی عطر بیدار شدن ریشه‌ها را می‌افشانند. جهان در شادی بهاران غرق است. دوستان! بیایید در خلال دید و بازدیدها، شیرینی خوردن و عیدی شمردن‌ها، بین چرت‌های کوتاه روی تکلیف‌های عید، یا در فاصله سرد شدن چای، فرصت «آگاهانه نگاه کردن» را غنیمت بشماریم. بهار فصل مهربانی برای آغاز این تمرین است. بهارتان مبارک!

پاتوق

فاطمه یوسف زاده

بخشی از شعر «باور» نوشته طهورا اسکندر زاده را از شهرری بخوانیم:

«باور نمی‌کنم

که این چنین ساده

مرگ، گرم باشد

درس، سرد باشد

اما

دزد همان دزد

و گرگ همان گرگ...»

طهورای عزیز، شعر تو گیراست. یعنی

آدم را موقع خواندنش به مکث وا

می‌دارد. لحن ساده و صادقانه است. آنچه

در شعر و کلام هنر خیلی اهمیت دارد همین

است: آزادی و صداقت. در مورد شعر، چیزهای

دیگر هم مهم می‌شوند. مثل آشنایی با زبان و تازگی

احساس و فکر. مورد آخر یعنی چه؟ یعنی اینکه تو

چیزی را احساس کنی یا به چیزی فکر کنی، و به خاطر

بیان آن شعر بگویی؛ نه اینکه چون می‌خواهی شعر بگویی

دنبال احساس و فکر بگردی؛ آن هم نه درون خودت، بلکه

بین کلمه‌ها و انتظارهای دیگران. گول زدن خودت و دیگران

در حیطه هنر بی‌فایده است. حالا این‌ها را که گفتیم، منظور

این نبود که تو این جور هستی. اتفاقاً همان اول به صداقت

کلامت اشاره کردیم. این‌ها را گفتیم که در خاطر داشت

باشی از صداقت تا همیشه محافظت کنی. به امید خدا.

در این شماره ابتدا با **فاطمه محمدی** همراه می‌شویم. داستان کوتاهش را از زنجان برایمان فرستاده. بخشی از آن را با هم بخوانیم:

«مسافر لیخندی زد. با صدای توپ سال نو، ۱۴۰۰، ۱۳۰۰ را به آغوش کشید و گفت: تو بهتری. و از گاری پایین آمد تا ۱۳۰۰ برود. ۱۳۰۰ بدون هیچ حرفی در سکوت دستی تکان داد و رفت.»

فاطمه جان، گناه ندارد داستان به این کوچکی و به این خوبی این همه راه را بدون اسم طی کند تا برسد به ما؟ حتماً بعد از تمام شدن کار برایش اسم انتخاب کن. اگر برایت سخت است، از این به بعد به اسم هر داستانی که می‌خوانی توجه کن و فکر کن چرا آن اسم را رویش گذاشته‌اند. شاید حتی خوشت نیاید و اسم‌های بهتری برایش به نظرت برسد. شاید خسته شده باشی این قدر که ما می‌گفته‌ایم زیاد بخوانید و زیاد بنویسید. چه کنیم که هر چقدر بگوییم کم گفته‌ایم!

یکی دیگر از خوبی‌های زیاد خواندن هم این است که ما را با واژه‌ها و ترکیب‌های بیشتر و متفاوتی آشنا می‌کند. تعداد کلمه‌های هر زبانی محدود و مشخص است (هرچند خیلی زیاد است!). اما با بیشتر و بیشتر خواندن می‌بینیم که چطور نویسنده‌ها با ذهن‌های مختلف و با چیدن همان واژه‌های تکراری در ترتیب‌های متفاوت، معانی جدید ساخته‌اند. دیدن این موضوع، هم لذت‌بخش است و هم اگر اهل نوشتن باشیم حساسی به دردمان می‌خورد. می‌تواند یک کلاس نویسنده‌گی رایگان درست و حساسی باشد.

خیلی‌ها فکر می‌کنند نوشتن داستان کوتاه کار آسانی است. شما

چطور؟ وقتی داستانی کوتاه می‌نویسیم، هر کلمه و حتی هر

علامت نگارشی خیلی مهم می‌شود. باید با کلمه‌های

کم، هم داستان را منتقل کنیم، هم روح داستان را.

فاطمه تو در داستان ۸۰ کلمه‌ای‌ات از پس هر دوی

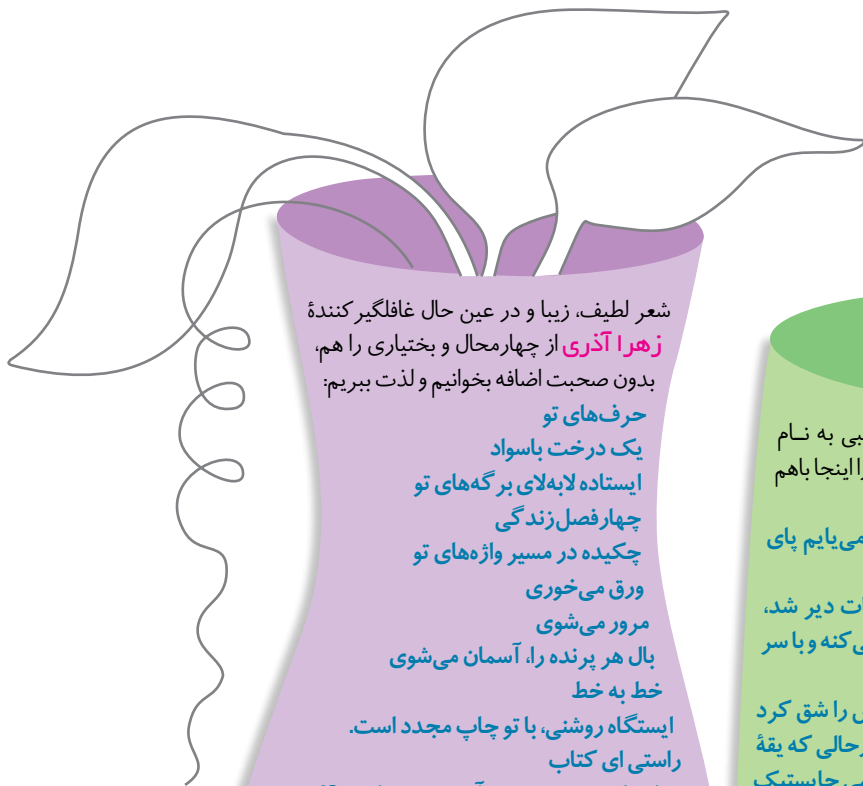
این‌ها برآمده‌ای. البته اگر با آگاهی از اینکه هر کلمه و

شکل هر جمله، چقدر در فضا و مفهوم داستان تأثیر گذار

است، بار دیگر داستانت را بخوانی، احتمالاً بعضی چیزها را

اصلاح می‌کنی. اگر این کار را کردی، حتماً آن را دوباره

برایمان بفرست تا بخوانیم و کیف کنیم.



شعر لطیف، زیبا و در عین حال غافلگیر کننده
زهر آذری از چهارمحال و بختیاری را هم،
بدون صحبت اضافه بخوانیم و لذت ببریم:

حرف های تو
یک درخت باسواد
ایستاده لابه لای برگ های تو
چهار فصل زندگی
چکیده در مسیر واژه های تو
ورق می خوری
مرور می شوی
بال هر پرنده را، آسمان می شوی
خط به خط
ایستگاه روشنی، با تو چاپ مجدد است.
راستی ای کتاب
حرف های تو چقدر سبز، آبی و بنفش است؟!

محدثه مهدوی داستان «**مورچه و ملخ**» را برایمان
فرستاده است:

ملخ گفت: «کی گفته من استراحت می کردم؟! من برای
حشره ها گیتار می زدم و اونا در عوض به من دونه می دادند!»
کمی مکث کرد و بعد فریاد زد: «شما مورچه ها به پدر بزرگ
من دونه دادین و اسم اون رو توی تاریخ به عنوان یه بی عرضه
ثبت کردید! حالا می خواهید از من منت بکشید؟! فکر کردید
فقط خودتون پدر بزرگ دارید که بهتون گفته منو گول بزنید؟
نه منم دارم!»

محدثه جان، اینکه از یک داستان قدیمی به عنوان پیش زمینه
استفاده کرده ای و آن را به روش خودت ادامه داده ای، خیلی جالب
است. در این مواقع، خواننده اولش فکر می کند: «خب من که این
داستان را می دانم، چه چیز جدیدی برایم دارد؟!» و همین باعث
می شود کنجکاو شود و تا آخرش را بخواند. وقتی خواننده را با این روش
با خودمان همراه می کنیم، باید در نهایت راضی اش کنیم. یعنی واقعا
چیز جدید و جالبی در آخر داستان به او بدهیم. ممکن است این چیز
جدید فضای جدیدی باشد برای آن داستان قدیمی یا ممکن است پایان
جدیدی باشد. تو خوب این کار را کرده ای. تبریک می گوئیم.
داستانات ظرفیت دارد که بیشتر به آن بپردازی. حتی این خشونت
بامزه را با توصیف بیشتر موقعیت ها، بامزه تر کنی. البته این موضوع به
تصمیم خودت بستگی دارد. هر نویسنده ای خودش انتخاب می کند که
زبان و فضای داستانش چقدر پیچیده یا ساده باشد. یا از چه روش هایی
برای روایتش استفاده کند. اوایل که شروع به نوشتن می کنیم، لازم
است مدتی آزادانه و بدون فکر کردن به این چیزها فقط بنویسیم.
وقتی به اندازه کافی نوشتیم، این انتخاب ها خودشان درونمان
شکل می گیرند.



پریمه زال زاده از بوشهر، داستان خیلی جالبی به نام
«**قاشق های ژاپنی**» فرستاده است. قسمتی از آن را اینجا با هم
می خوانیم:

– بوا! ای خو نشد، ما صبح می ریم مدرسه، عصرم می یایم پای
دکه جورابی. اقلآ بگو چاپستیک چنن؟!
ننه صفیه از توی مطبخ داد زد: «عبدو ننه، مدرسه ات دیر شد،
بذار بواتم بره سر کار. جاش می گیرنا! دوباره دعوا می کنه و با سر
و صورت خونی میاد خونه ها!»
مشتی رزاق که انگار چیزی یادش آمده باشد، سرش را شق کرد
و مثل استاد های دانشگاه به عبودو نگاهی انداخت و در حالی که یقه
لباسش را صاف می کرد گفت: «پسر یعنی تو نمی فهمی چاپستیک
یعنی چه؟! می گم خو سی چه مدرسه می ری؟!»
– اینم پژمان می گفت، گفتم خو آخر حرفاش رسیدم. حالا یعنی
چه؟ بگو! بگو! بوا ارواح صغرو بگو!
ننه صفیه که حالا توی چارچوب در مطبخ ایستاده بود، دستش را
قد زد و رو به مشتی رزاق گفت: «بگو ببینم تو که همه چی حالتین،
یعنی چه؟!»

پدر از جا برخاست و گفت: «ها می گم! ولی کاشکی هوشونم
رو خودم رفته بود! اسم یه نوع دستگاهن که باهاش کاغذ چاپ
می کنن. از اسمش پیدان خوا! چاپ استیک یعنی چاپ پیشرفته!»
پریمه جان، والا اگر سال تولدت را بالای صفحه ننوشته بودی،
باورمان نمی شد که داریم حاصل قلم یک نوجوان تازه کار را
می خوانیم! هم به اندازه غم دارد هم به اندازه شیرین و بامزه
است. هم به درستی از زبان فارسی معیار استفاده کرده ای
و هم سر جایش به همان خوبی از گویش محلی. این به
کارت شخصیت هم داده است.

درباره شخصیت ها، آن طور که قاعده مرسوم
داستان کوتاه است، توضیح زیادی نداده ای، بلکه با
توصیف یکی دو رفتار کوچک یا در گفت و گوها،
به خواننده در شناختن کمک کرده ای. پایان بندی
هم که لبخند رضایت را به لب هایمان آورد!
مشخص است که تو خوب به اطرافت توجه
داری و محیطت را با دقت مشاهده می کنی.
حدس می زنیم کارهای نویسنده های هم شهری ات را
هم خوب می خوانی. در داستانات با طنزای طرح مسئله
کرده ای، سوزهای کودکانه را در مواجهه با محیط محلی
تبدیل کرده ای به سؤال و دغدغه و بعد از آن پرده برداری
کرده ای. خلاصه «قاشق های ژاپنی» جای انتقاد ندارد!
خواندن کارهای دیگر با باعث خوشحالی مان
خواهد بود.

آخرش که چی؟!

مسیر

مردانه نورالهی

- آخرش که چی؟! این همه درس خواندن چه فایده‌ای دارد؟ این درس‌ها چه ربطی به ما دارند؟ شاید شما هم دنبال پاسخ این سؤال‌ها در هر کلاس و درس جدیدی باشید و تا به حال پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نکرده باشید. معمولاً آدم‌ها دنبال منفعت کاری می‌گردند تا راضی شوند آن را انجام دهند. اما گاهی منفعت بعضی کارها همان موقع روشن نمی‌شود. بیایید با هم پاسخ این سؤال مهم را بررسی کنیم.

بعضی از شما در جواب این سؤال چنین گفته‌اید:
آيسان نقابی: از درس‌های مربوط به علوم تجربی شروع می‌کنم:

زیست: من به عنوان شخصی که با تک‌تک سلول‌هایش زیست را دوست دارد، می‌گویم زیست یکی از پرفایده‌ترین درس‌های ماست. یکی از شاخه‌های زیست، شناسایی خود ما آدم‌هاست؛ اینکه چی هستیم، از چه چیزی ساخته شده‌ایم، هر کدام از چیزهایی که در بدن ما وجود دارند، چی هستند و چه کار می‌کنند و ... برای اینکه بخواهی توی دنیایی که در آن زندگی می‌کنی موفق باشی، لازم است اول خودت را بشناسی و اطلاعاتت در مورد خودت کامل باشد. پس زیست یکی از لازمه‌های موفقیت در این دنیای پر از رمز و راز است.

فیزیک: هر روز صبح ساعت شش از خواب بلند می‌شوم، مسیر اتاق تا دست‌شویی را طی می‌کنم، شیر آب را باز می‌کنم و با آبی که جاری می‌شود، دست و صورتم را می‌شویم و مسواک می‌زنم. به اندازه لازم برای خودم صبحانه تهیه می‌کنم. مسیر خانه را تا مدرسه طی می‌کنم و ... این همه کارای فیزیکی! دیگه چی می‌خواهید؟!

زمین‌شناسی: ما انسان‌ها در کره‌ای خاکی به نام زمین زندگی می‌کنیم. انسان‌ها برای خوب‌تر زندگی کردن لازم است محیط زندگی خود را بشناسند. به نظر شما چرا خدا محل زندگی ما را زمین قرار داده‌است؟ اگر ما می‌توانستیم سیاره دیگری برای زندگی خود انتخاب کنیم، کدام سیاره را انتخاب می‌کردیم؟ حال که امکان انتخاب نداریم، بیاییم با خواندن درس زمین‌شناسی، زمین را بشناسیم و از آن بهترین استفاده را بکنیم.

فارسی: ما هر روز با هم صحبت می‌کنیم، مشق‌ها یا نامه‌هایمان را می‌نویسیم، به حرف‌های دیگران گوش می‌دهیم و ... تمام این کارها را با زبان شیرین و قشنگی به نام فارسی انجام می‌دهیم. تمام کارهایی که ما در طول شبانه‌روز انجام می‌دهیم، با استفاده از همین زبان است. همین حالا که شما در حال خواندن این مطلب هستید و پیام مرا دریافت می‌کنید، در حال استفاده از همین زبان شیرین و تمدن‌ساز هستید.

درس معیر: نظر من هم درباره درس‌ها این‌طور است:
علوم اجتماعی: این درس واقعاً به ما کمک می‌کند. به ما یاد می‌دهد چگونه در جامعه ظاهر شویم و یا چگونه با مردم رفتار کنیم.

علوم، بخش زیست: خیلی خوب است که چیزهای عجیب یادگیری، نه؟! منظورم از عجیب «شگفت‌انگیز» است. زیست پر از شگفتی است. اینکه بفهمی هر کاری که بدنت یا جانداران اطرافت انجام می‌دهند، به چه دلیلی است و چگونه این کارها انجام می‌شوند، واقعاً زیباست. می‌توانی به صورت حدودی حدس بزنی که اگر ایرادی در بدنت وجود دارد به چه دلیلی است! این واقعاً دوست‌داشتنی نیست؟

شما هم با نظر دوستانان موافق هستید؟ تا حالا از این زاویه به این درس‌ها نگاه کرده بودید؟
بعضی از درس‌ها هم مهارتی هستند و همه جا و در همه حالات به کار ما می‌آیند. مثلاً درس ریاضی باعث منظم‌شدن فکرهای ما می‌شود و قوه استدلال را در ما تقویت می‌کند. لازم نیست به هر موضوع کوچک ریاضی گیر بدهیم که این کجا و کی در آینده ما به کار می‌آید، ما که می‌خواهیم در آینده مثلاً نقاش و هنرمند شویم. شما در آینده هر رشته‌ای را دنبال کنید و هر شغلی داشته باشید، به خوب فکر کردن احتیاج دارید. اصلاً انتخاب راه خوب از میان راه‌های احتمالی، خودش اولین پله موفقیت است و تمرین‌های درس ریاضی نرمشی هستند که فکرهای ما را منعطف می‌کنند و ذهن ما را تیز نگه می‌دارند!

یا همین درس‌های عربی و زبان انگلیسی، غیر از اینکه به عنوان مهارت ارتباطی در دنیای امروز کاربرد دارند، فراگیری آن‌ها باعث تقویت حافظه می‌شود و محاسن زیاد دیگری که با افزایش تجربه در زندگی قابل درک هستند. فعلاً نباید فرصت را از دست داد. بهتر است با هشیاری و دقت از تمام لحظه‌های کلاس با لذت استفاده کرد.

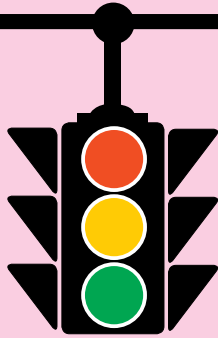


نرمش ذهن

مجید عمیق

۲

چهار خودرو از چهار جهت وارد یک چهار راه می‌شوند، اما نمی‌دانند کدام یک زودتر وارد چهار راه شده است. آن‌ها هم‌زمان به جلو حرکت می‌کنند، اما با هم برخورد نمی‌کنند و به راه خود ادامه می‌دهند. چگونه ممکن است؟



با توجه به رابطه‌ای که میان ارزش عددی هر کدام از شکل‌های هندسی وجود دارد، آیا می‌توانید، به جای علامت سؤال عدد درست را بنویسید؟

$$\bigcirc + \bigcirc = 10$$

$$\bigcirc \times \square + \square = 12$$

$$\bigcirc \times \square - \triangle \times \bigcirc = \bigcirc$$

$$\triangle = ?$$

الف) ۱ ب) ۳ ج) ۵ د) ۰

۴

معما

دو ساعت شنی ۱۱ و ۱۳ دقیقه‌ای داری. آیا می‌توانی مدت زمان ۱۵ دقیقه را با استفاده از این ساعت‌های شنی اندازه بگیری؟

جواب معما را به دفتر مجله به نشانی صفحه بعد بفرستید تا به قید قرعه جایزه بگیرید.

۱

به جای علامت سؤال کدام یک از گزینه‌های زیر درست است؟

۲	۳	۴
۶	۷	۸
۱۰	۱۱	۱۲
۵۸	۷۴	?

الف) ۹۱ ب) ۹۰ ج) ۹۶ د) ۹۲

۳

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹
۱۱	۱۲	۱۳
۱۸	۳۰	?

به جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید. (راهنمایی: در هر ستون عددها، عدد پایینی حاصل عملیات چهار عمل اصلی چهار عدد بالاست.)



آیا می‌توانید به جای علامت سؤال عدد درست را از میان چهار گزینه‌ای که نوشته شده است، حدس بزنید؟ (راهنمایی: به دو عدد بالا و دو عدد پایین نگاه کنید.)

۷	۶	۸	۵
۱۴		۱۸	
۴	۹	۹	۶

۱۴ (ج)	۳	۵	۱۰ (الف)
	?		
۱۸ (د)	۲	۸	۱۲ (ب)



عددهای یک تا نه را بدون آنکه تکرار شوند، طوری در جاهای خالی قرار دهید که موازنه برقرار شود.

×	
—	
+	
—	

سودوکوی زیگزاگی

در جدول، عددهای ۱ تا ۹ را بدون تکرار شدن در محوطه‌های زیگزاگی قرار دهید. تأکید می‌کنیم، مانند سودوکوهای ۳×۳ (۹ تایی)، عددهای ۱ تا ۹ نباید در ردیف‌های افقی و ستون‌های عمودی تکرار شوند.

		۳		۶		۸	
			۱		۴		
۴				۱			۹
	۴			۳			۷
۲		۵	۹		۸	۳	۶
	۹			۷			۵
۵				۹			۱
			۴		۱		
		۶		۵		۹	

با توجه به رابطه‌ای که بین عددهای داخل دایره‌ها وجود دارد، جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید.

۷	۲	۳	۱۰
۹	۵	۱۳	۷
۶	۱	۴	۵
۷	۵	۹	?



راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، راینامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶



مأموریت‌هایی برای فردا

راه
آسمان

نگاهی به جذاب‌ترین مأموریت‌های فضایی آینده ناسا

عاطره پیری
تصویرگره فرامرز کشتار

پیش‌به‌سوی سیاره سرخ!

ناسا قصد دارد در دهه ۲۰۳۰، بالاخره پای انسان را به مریخ هم باز کند! پیش از این سفر به ماه انجام شد. اکنون ۴۵ سال از زمانی که فضانوردان توانستند روی کره ماه قدم بگذارند، می‌گذرد. اما سفر به مریخ در این روزها تنها در حد یک رویا به نظر می‌رسد. چرا که فاصله مریخ از زمین، با فاصله کره ماه از زمین، به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست. علاوه بر آن، شرایط جوی و زیستی این سیاره هم بسیار متفاوت، پیچیده و حتی کشنده‌تر از کره ماه است! فضانوردانی که به مریخ قدم می‌گذارند، باید چیزی حدود سه سال را خارج از سیاره زمین سپری کنند. واضح است که آماده‌سازی فضانوردان برای این کار، نیازمند تمرین و صد البته تحقیقات بسیار زیادی است. شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین تمرین‌های آماده‌سازی فضانوردان و تجهیزات ناسا برای سفر به مریخ، بازگشت دوباره به ماه است. همچنین، ناسا در مأموریت‌های خودش قصد دارد بخشی از تجهیزات مورد نیاز فضانوردان را به سیاره مریخ ارسال کند تا زودتر بتواند از اثراتی که جو و دمای این سیاره بر آن‌ها می‌گذارد، باخبر شود.



سفر به اروپا با کلیپر!

اروپا کوچک‌ترین قمر سیاره مشتری است که در سال ۱۶۱۰ میلادی توسط گالیله کشف شد. حدود ۳۰ سال قبل، ناسا در مأموریتی به نام «گالیلیو»، شواهدی از وجود یک اقیانوس عظیم زیر سطح یخی قمر اروپا پیدا کرد. بر اساس این شواهد، ناسا نتیجه گرفت اقیانوس عظیم مزبور، به احتمال بسیار زیاد، مملو از آب مایع است. یعنی همان چیزی که به احتمال بسیار زیاد می‌تواند به پیدایش حیات ختم شود! اکنون سال‌هاست که در جوامع علمی، از قمر اروپا، به عنوان مکانی یاد می‌شود که بیش از هر جای دیگری در منظومه شمسی ما، ممکن است در آن حیات وجود داشته باشد! فاصله بسیار زیادی که قمر اروپا از سیاره زمین دارد، به علاوه بسیاری دشواری‌های دیگر، باعث شده است تاکنون بشر توانایی فرستادن کاوشگرهای خودش را به این قمر یخزده نداشته باشد. اما مأموریت «اروپا کلیپر» ناسا قرار است یک‌بار برای همیشه، از راز و رمزهای قمر اروپا پرده بردارد. فضایی‌های اروپا کلیپر قرار است در دهه آینده میلادی، با هدف یافتن نشانه‌های حیات عازم قمر اروپا شود. اگر این مأموریت به نتایج قابل توجهی برسد، آنگاه ناسا مأموریت دیگری هم برای شکافتن سطح یخی قمر اروپا و دستیابی به اقیانوس زیر آن در نظر می‌گیرد!



پرواز اژدها بر فراز تایتان!

می‌توان گفت مأموریت «دراگون فلای» یکی از مهم‌ترین، بلندپروازانه‌ترین و عجیب‌ترین مأموریت‌های آینده ناسا به شمار می‌رود! که اگر بخواهیم نامش را به فارسی ترجمه کنیم، به عبارت جذاب «پرواز اژدها» می‌رسیم! دراگون فلای در واقع یک چرخ‌بال (هلیکوپتر) یا بهتر بگوییم، یک پهپاد اتمی است! این پهپاد اتمی قرار است عازم قمر تایتان، بزرگ‌ترین قمر سیاره زحل، شود. تایتان آن قدر عظیم است که بیشتر از آنکه به قمر شباهت داشت باشد، مانند یک سیاره است! جالب اینکه تایتان تنها قمری است که دارای جوی غلیظ (از جنس نیتروژن) است و تنها جرم غیرزمینی محسوب می‌شود که وجود مایعات (متان مایع) در آن اثبات شده است!

تایتان آن قدر از خورشید دور است که تمام گرما و انرژی دریافتی‌اش از خورشید، حدود یک درصد از گرما و انرژی‌ای است که ما در سیاره زمین از ستاره منظومه شمسی خودمان دریافت می‌کنیم! دلیل اتمی‌بودن دراگون فلای هم دقیقاً همین موضوع است. سطح انرژی خورشیدی در اطراف تایتان به قدری کم است که استفاده از این انرژی جواب‌گو نیست و اژدهای ما برای پرواز خودش به انرژی اتمی نیاز خواهد داشت! تایتان به معنای واقعی کلمه یک گول یخی است! با وجود این، ستاره‌شناسان بسیاری در سرتاسر دنیا وجود دارند که تایتان را شبیه به مراحل ابتدایی شکل‌گیری کره زمین می‌دانند. در واقع آن‌ها معتقدند که کره زمین هم، روزگاری دقیقاً مانند تایتان بوده است! علاوه بر تمام این موارد، موادی مانند متان و اتان هم در این قمر وجود دارند که سرشار از کربن هستند. همچنین دانشمندان معتقدند که ممکن است زیر سطح یخی تایتان، آب مایع هم وجود داشته باشد!



جهان ورزش

مهدي زارعي

دوقلوهای دونده

گفت و گوی اختصاصی با خلیل ناصری، قهرمان دوومیدانی کشور

کجا متولد شدی؟ کمی بیشتر درباره محل تولدت

توضیح می‌دهی؟

ما در یکی از روستاها منطقه «هلیلان» واقع در استان ایلام زندگی می‌کنیم. هلیلان آب و هوای فوق‌العاده و مردم خون‌گرمی دارد. این منطقه به استان‌های لرستان و کرمانشاه هم نزدیک است و مردم آن به زبان «لک» صحبت می‌کنند. امکانات روستایمان بسیار کم است، به طوری که تا همین چند سال پیش، حتی خط تلفن در روستایمان نبود. الان هم اگر کسی در روستا مریض شود، باید مسیری دو ساعته را طی کند تا به شهر برسد و بتواند به دکتر مراجعه کند.

از روزهای کودکی‌ات بگو. ورزش را از چه زمانی شروع کردی؟

من و خلیل دوران ابتدایی را در روستایمان گذراندیم و پنج سال پیش آقای نوری تحصیل کردیم. ایشان واقعاً معلمی با اخلاق و ورزشکار بود که مدیون وی هستیم. ما حدود ۳۰ دانش‌آموز دختر و پسر بودیم که در یک مدرسه درس می‌خواندیم. آقای نوری هر صبح قبل از شروع درس‌ها به ما تمرین دویدن می‌داد.

در طول روز تمرین دیگری هم داشتید؟

برای تحصیل در دبیرستان باید به روستای مجاور می‌رفتیم که دو کیلومتر با روستای ما فاصله داشت. سه سال هر روز این مسیر را با بچه‌های روستای خودمان می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. خیلی وقت‌ها هم لازم بود که این مسیر را با دویدن طی کنیم. در همان زمان با اینکه جثه بزرگی نداشتیم، ولی بیشتر وقت‌ها با کمک به پدرمان سپری می‌کردیم؛ کارهایی مثل کشاورزی و گاوداری و سخت‌تر از همه درو کردن جو که بسیار سخت است و حساسی آدم را خسته می‌کند.

کدام جلیل است و کدام خلیل؟

این سؤال است که معمولاً همه با دیدن مسابقه‌های خلیل و جلیل ناصری از هم می‌پرسند. هر دو برادر متولد ۱۷ بهمن ۱۳۷۳ هستند و هر دو در یک روز، دویدن را آغاز کردند. هر دو در مسابقه‌های استقامتی دوومیدانی (مثل ۵ هزار متر، ۱۰ هزار متر و ۳ هزار متر با مانع) بهترین‌های کشور هستند. با این حال، زندگی آن‌ها فقط به ورزش مورد علاقه‌شان و قهرمانی در این مسابقه‌ها محدود نشده است. بلکه بیشتر وقت آن‌ها به کمک به خانواده در کشاورزی و دام‌داری می‌گذرد.

در این شماره با یکی از این دو برادر بیشتر آشنا می‌شویم. ببینیم رکورددار ۳ هزار متر جوانان ایران، برای رسیدن به موفقیت، چه مرحله‌هایی را طی کرده و با اراده نیرومند خود، چه مشکلاتی را پشت سر گذاشته است.

خلیل از زندگی و خانواده‌ات برای رشد نوجوان بگو.

من و برادرم در خانواده‌ای به دنیا آمدیم که با پدر و مادرم، مجموعاً ۱۰ نفر می‌شدیم. ما چهار برادر و چهار خواهر هستیم. پدر و مادرم سواد زیادی نداشتند و انسان‌های خیلی ساده‌ای بودند. پدرم که چهار سال پیش به رحمت خدا رفت، انسان زحمت‌کشی بود که کشاورزی و گاوداری می‌کرد. مادرم هم در تمام کارها پایه‌پای پدرم تلاش می‌کرد و تمام حساب و کتاب‌ها و خریدهای خانه به عهده ایشان بود.

خانواده‌ام زندگی سختی داشتند. الان هم وقتی پای صحبت‌های مادرم می‌نشینم، حتی درک شرایط آن‌ها برایم سخت است، چه برسد به اینکه بخواهیم خودمان را جای آن‌ها بگذاریم. واقعاً شنیدن سختی‌های آن‌ها اشکمان را در می‌آورد.



● معمولاً شباهت‌هایی که دوقلوها با هم دارند، برایشان کلی خاطره به وجود می‌آورد. شما دو برادر از این خاطرات ندارید؟

□ یک بار جلیل امتحان انگلیسی داشت. ما به خاطر شیطنت‌هایمان در یک کلاس نبودیم و جلیل به من گفت: «من کار دارم. امروز به جای من سر کلاس می‌روی؟» وقتی به کلاس رفتم، تازه فهمیدم ماجرا چه بوده و چطور گول خورده‌ام! معلم زبان هم بسیار سخت‌گیر بود و بعد از اینکه نمره‌ها را اعلام کرد، از من پرسید چرا این‌قدر کم شده‌ام. هر چه گفتم اشتباهی به این کلاس آمده‌ام، قبول نکرد و خلاصه تنبیه شدم!

● هر چند تمام تمرین‌هایتان یا هم است، اما در مسابقه باید یکدیگر را شکست بدهید. کلاً موقع تمرین و مسابقه چه حسی دارید؟

□ سختی‌های تمرین را با این امید تحمل می‌کنم که رکوردی خوب به دست بیاورم و ورودی مسابقه‌های المپیک یا مدال رقابت‌های آسیایی را از آن خودم کنم. از باختن هم خوشم نمی‌آید. البته باختن از برادرم ناراحت‌کننده نیست. به هر حال با برادرم تمرین می‌کنم. اما همین باخت هم انگیزه‌مرا بیشتر می‌کند که باز هم تلاش کنم و عملکردم بهتر شود.

● دونده ایرانی یا خارجی هست که به عنوان الگو، روش دویدن او را دوست داشته باشی و بخواهی از او تقلید کنی؟ □ مری خودم؛ آقای سجاد مرادی.

● راستی جلیل بزرگ‌تر است یا خلیل؟ □ جلیل چند دقیقه از من بزرگ‌تر است.

● اولین بار چه زمانی در یک مسابقه دوومیدانی شرکت کردی؟

□ اول دبیرستان بودیم و هنوز چیز زیادی از ورزش نمی‌دانستیم که معلم ورزشمان اعلام کرد مسابقه‌ای به مسافت پنج کیلومتر برگزار می‌شود. من و جلیل اصرار زیادی کردیم که در این مسابقه شرکت کنیم. حسی به ما می‌گفت که می‌توانیم به خوبی این مسابقه را به پایان برسانیم. شاید به خاطر دویدن‌های زیادی بود که در مسیر مدرسه انجام داده بودیم. بالاخره نام ما را هم برای مسابقه فرستادند. در این مسابقه جلیل اول شد و من دوم و همه از نتیجه ما متعجب شدند.

● چه وقتی برای اولین بار در پیست دوومیدانی دوییدی؟

□ حدود ۲۰ روز بعد از این عنوانی که به دست آوردیم، در مسابقه‌های استانی شرکت کردیم. تا آن زمان در زندگی مان پیست ندیده بودیم و دویدن در چنین محیطی برایمان لذت‌بخش بود. مسابقه خود را با دونده‌هایی دادیم که خیلی از آنها مداوم در پیست تمرین داشتند. با این حال در دو ماده ۱۵۰۰ متر و ۳۰۰۰ متر نفرات اول و دوم شدیم و از آنجا بود که به شکل جدی کار دویدنمان آغاز شد.

● عکس‌العمل خانواده و دوستانتان بعد از کسب این عنوان‌ها چه بود؟

□ خیلی خوش‌حال شده بودند. خانواده همیشه در این شرایط پشت ما بود و از ما حمایت می‌کرد. دوستانمان هم به ما لقب «یوزهای هلیلانی» دادند.

● شما در هفته چقدر تمرین دارید؟

□ معمولاً در یک هفته ۱۴۰ تا ۱۵۰ کیلومتر تمرین دوومیدانی می‌کنیم. ضمن اینکه باید وقت زیادی را به کارهای کشاورزی اختصاص بدهیم. ما کشاورزی زیادی نداریم. دو هکتار زمین برای کشاورزی داریم و یک هکتار برای کشاورزی آبی داشتیم که متأسفانه سیل یک هکتار زمینمان را از بین برد.



تو فقط بلدی چاه بکنی

دیگران کار زشتی است و من دیگر به کار همسرم نخندیدم.

دوباره مشت به حوضچه زدم. آب حوضچه مثل اشک حلقه حلقه شد و به هم چسبید. در سکوتم خندیدم و گفتم: «نگاه کن! حوضچه‌ها و چشمه‌ها هم مثل آدم‌ها اشک می‌ریزند؛ چه موجودات غمگینی!»

مشت سوم آب را دوباره روی صورتم ریختم و خیلی زود کلافه شدم. ای وای! ... حواسم پرت شده بود. روی زمین دور حوضچه از بته‌های نیلوفر پوشیده شده بود. به نظر می‌آمد کسی به آن‌ها محل نمی‌گذاشت. چون اگر بو داشتند تا به الان مردم همه آن‌ها را چیده بودند.

- سلام پدرجان!

فوری سر بلند کردم و نگاهم به آن سوی حوضچه چرخید. دو کودک خوش‌رو داشتند مثل من وضو می‌گرفتند.

- سلام با من بودید؟!

- بله پدرجان. ما وضو می‌گیریم شما ببینید وضوی کدام یک از ما درست است. توی دلم به خودم خندیدم و گفتم: «تو اگر وضو گرفتن را بلد بودی پیرمرد، وضوی خودت درست بود.»

یک مشت آب از دل حوضچه برداشتم، ریختم به صورتم که چاک چاک بود؛ پر از خط‌های ریز و درشت. پسرهایم می‌گفتند صورت پدرمان مثل زمین نخلستانمان است. پر از خط‌های ریز و درشت است. راست می‌گفتند. من خیلی هم پیر نبودم، اما صورتم از خودم پیرتر بود.

باد انگار مرا به عقب و جلو هل می‌داد و وادار می‌کرد حرکت کنم. باید زودتر وضو می‌گرفتم و به مسجد می‌رفتم. یک مشت دیگر آب برداشتم. یادم رفت روی کدام دستم بریزم؛ چپ یا راست؟! به خودم گفتم: «خب معلوم است چپ بهتر است. چون دست راست ما از دست چپمان قوی‌تر است. پس اول باید روی آن آب بریزیم.»

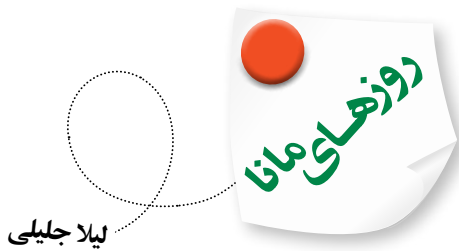
آب ریختم روی دست چپم. همسرم همیشه می‌گفت: «تو فقط بلدی چاه بکنی و با بیل راه آب باز کنی. اما نمازت پر از غلط‌غلوطه!»

او اشتباه می‌کرد. من نمازم پر از غلط‌غلوط نبود. خودش «والضالین» را «والسالین» می‌گفت. من هم یک‌بار نشستم و قاه‌قاه به نماز خواندنش خندیدم. پیامبر خدا (ص) یک‌بار به من گفتند مسخره کردن

– به روی چشم نگاه می‌کنم.
خیره شدم به آن دو کودک. هر دو وضو گرفتند؛
درست مثل هم. وضویشان یک ذره هم تفاوت نداشت.
صدای تپش قلبم بلند شد. طوری که خودم می‌شنیدم.
یادم آمد که وضوی درست وضوی آن دو تاست؛ اما
وضوی من وضویی اشتباه است. صدایم توی گلویم
افتاد و بریده‌بریده شد.
– وضوی شما درست است. وضوی هر دو شما
درست است عزیزانم. اما وضوی من اشتباه بود.

آن دو ذوق کردند و با خداحافظی از من دور
شدند. من مات و مبهوت ایستادم و با خودم فکر
کردم که آن دو کودک را کجا دیده‌ام.
– آهان یادم آمد. آن‌ها حسن و حسین، نوه‌های
دوست‌داشتنی پیامبر خدا (ص) هستند.
چشم‌هایم از اشک‌های حلقه‌حلقه پر شد. آن دو
با وضو گرفتن خود به من یاد دادند که وضو گرفتنم
اشتباه است؛ چه گل‌های مهربان و پاکی!

منبع: کتاب مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۵۲.



بهار در بهار



۱ فروردین، جشن نوروز

نوروز بزرگ‌ترین جشن ملی ما ایرانیان است که در آغاز اولین ماه سال خورشیدی آغاز است. همه ما در لحظه تحویل سال آرزوی تحول روحی و نزدیکی به خدا را در خواست داریم. پس از یک زمستان سخت، بهار، فصل فراوانی و وفور نعمت آغاز می‌شود. یاد شهدا و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، زینت‌بخش همیشگی سفره هفت سین ما است.

۱۲ فروردین، روز جمهوری اسلامی ایران

۱۲ فروردین در تقویم «روز جمهوری اسلامی» نام‌گذاری شده و تعطیل رسمی است.

انقلاب اسلامی ایران ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و امام خمینی (ره) در همان روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی، دولت موقت را موظف به برگزاری همه‌پرسی (فراندوم) کرد. همه‌پرسی جمهوری اسلامی از ساعت ۸ صبح ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۸ در داخل و خارج کشور آغاز شد. از همان روز اول، ازدحام جمعیت به حدی بود که قبل از غروب دهم فروردین، امام دستور به تمدید زمان برگزاری همه‌پرسی دادند. سرانجام همه‌پرسی جمهوری اسلامی که با استقبال بی‌نظیر مردم همراه شده بود، در غروب یازدهم فروردین پس از دو روز به پایان رسید. شمارش آرا نیز حدود ساعت ۲ بامداد دوازدهم فروردین ماه تمام شد. در این روز ایرانیان با رأی ۹۸/۲ درصدی خود، به نظام جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند.



۲۰ فروردین، سالروز شهادت سیدمرتضی آوینی و روز هنر انقلاب اسلامی

شهید سیدمرتضی آوینی، سردبیر «مجله ادبی و هنری سوره» و مسئول واحد تلویزیونی حوزه هنری، در سال ۱۳۲۶ در شهر ری متولد شد. او فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس معماری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بود و قبل از انقلاب اسلامی، در زمینه ادبیات مطالعاتی داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جهاد سازندگی به فرمان امام خمینی (ره)، در سال ۱۳۵۸ به فعالیت در جهاد سازندگی مشغول شد. او که برای رسیدگی به مشکلات روستاییان به روستاها سر می‌زد، با مشاهده ظلم و ستمی که رژیم سابق به آن‌ها وارد کرده بود، به فیلم‌سازی علاقه‌مند شد و اولین کار خود را در مجموعه تلویزیونی «خان گزیده‌ها» به تصویر درآورد.

مشهورترین اثر شهید آوینی مجموعه مستند «روایت فتح» است که در طول دفاع مقدس فیلم‌برداری شد. او در سال ۱۳۷۲ در حال فیلم‌برداری بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. شهید آوینی دو روز قبل از شهادتش در «فکه» گفته بود: «می‌دانی به کجا می‌روم؟ به فکه؛ همان جایی که رزمندگان ما با چشم خود تحویل نفوس شهدا توسط فرشتگان را مشاهده می‌کردند.»

بیستمین روز فروردین به افتخار این شهید هنرمند و بزرگوار «روز هنر انقلاب اسلامی» نام گرفته است.



۱۸ فروردین، روز جهانی بهداشت

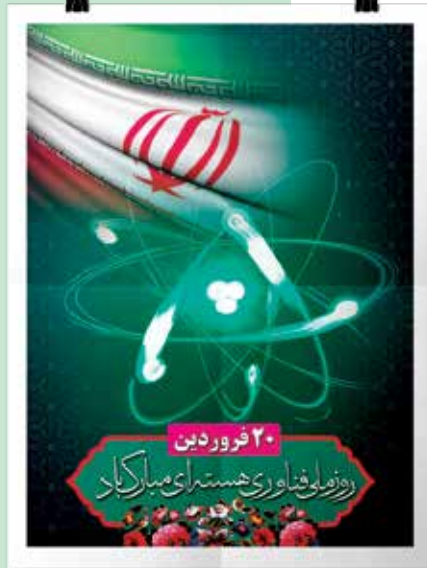
۱۷ آوریل، «روز جهانی بهداشت» مصادف با ۱۸ فروردین است. این روز هر سال هم‌زمان با سالروز تأسیس «سازمان جهانی بهداشت» گرامی داشته می‌شود. روز جهانی بهداشت برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ برگزار شد و از سال ۱۹۵۰، مردم جهان هر سال آن را گرامی می‌دارند.



۱۸ فروردین، ولادت امام حسن مجتبی (ع)

شب پانزدهم ماه مبارک رمضان سال سوم هجری بود که نوزادی گران‌قدر در مدینه به دنیا آمد و خانه حضرت علی (ع) و فاطمه (س) را سراسر نور کرد. پیامبر (ص) به امر خداوند او را احسن نامید. شدت علاقه پیامبر به امام حسن (ع) به حدی بود که کنیه او را «ابو محمد» نهاد و این تنها کنیه ایشان است. از امام حسن (ع) احادیث زیادی روایت شده‌اند که یکی از آن‌ها درباره فضیلت ماه مبارک رمضان است و می‌فرماید: «خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای آفریدگان خود قرار داده است تا به اطاعتش برای خشنودی او، از یکدیگر پیشی گیرند (تحف العقول، ص ۲۳۶).





۲۰ فروردین، روز ملی فناوری هسته‌ای

۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۸۵، خبر دستیابی ایران به فناوری غنی‌سازی اورانیوم و راه‌اندازی یک زنجیره کامل غنی‌سازی در «نطنز» اعلام شد. به دنبال این خبر، با تصویب «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، برای قدردانی از زحمات دانشمندان ایران اسلامی، بیستم فروردین ماه، در تقویم رسمی ایرانیان «روز ملی فناوری هسته‌ای» نام گرفت. فناوری هسته‌ای یعنی تبدیل اورانیوم طبیعی به اورانیوم غنی‌شده از طریق شکافت اتم‌های اورانیوم که کاربردهای علمی و صنعتی بسیاری دارد. یکی از مهم‌ترین موارد استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، تولید برق از طریق نیروگاه‌های اتمی است. در برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی از انرژی هسته‌ای در زمینه پزشکی استفاده می‌کنند. از فنون

هسته‌ای در علم پزشکی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تهیه و تولید بسته (کیت)‌های هورمونی؛
 - تهیه و تولید رادیو دارویی برای تشخیص بیماری تیروئید و درمان آن؛
 - تشخیص سرطان روده بزرگ و کوچک؛
 - تصویربرداری بیماری‌های قلبی، تشخیص عفونت‌ها و التهاب مفصلی.
- همچنین از فنون هسته‌ای برای شناسایی حوزه آب‌های زیرزمینی، هدایت آب‌های سطحی و زیرزمینی، و کشف و کنترل نشت و ایمنی سدها استفاده می‌شود. شیرین‌سازی آب شور دریا از دیگر مزیت‌های فناوری هسته‌ای است.

۲۲ فروردین، آغاز شب‌های قدر

«قدر» کلمه‌ای عربی به معنی اندازه، تقدیر و سرنوشت است. شب قدر، شب نزول قرآن و تعیین سرنوشت یک ساله انسان‌هاست. البته این مقدرشدن سرنوشت هم‌سو با آزادی اراده و اختیار انسان است. خداوند برای هر کس چیزی را مقدر می‌کند که زمینه‌اش از طرف خود شخص فراهم شده و شایسته آن است. توصیه‌های زیاد به عبادت و دعا در این شب برای این است که انسان به خودش بیاید و در تعیین سرنوشت خود اثر گذار باشد. در واقع پیام اصلی شب زنده‌داری در شب قدر درک سهم‌بودن انسان در ساختن تقدیر و سرنوشت خود به دست خویش است.



هدایت او به سمت رشد و تعالی، مشکلات را سر راهش قرار می‌دهد. در آخر امام(ع) اشاره می‌کند که اگرچه مشکلات در زندگی وجود دارند، اما صبر و شکیبایی بالاخره پیروزی را با خود به همراه می‌آورد و غم و اندوه فقط جان و روح انسان را افسرده می‌کنند.



۲۴ فروردین، شهادت حضرت علی(ع)

حضرت علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول ما مسلمانان و جانشین رسول خدا(ص) است. او فرزند ابوطالب و فاطمه، بنت اسد است. امیرالمؤمنین(ع) که در سپیده دم شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای نماز صبح به مسجد کوفه رفته بود، توسط ابن ملجم که شمشیر زهر آلودش را بر فرق مبارک فرود آورد، زخمی شد و پس از سه روز به شهادت رسید. در سالروز شهادت این حضرت به سیره ایشان در رویارویی با مشکلات زندگی اشاره می‌کنیم:

ایشان در مواجهه با مشکلات نگاه ویژه‌ای داشت. مشکل را انکار نمی‌کرد و مشکلات را تقسیم می‌کرد. گاهی مشکلات را ناشی از بی‌تدبیری یا گناه و گاهی آن‌ها را عاملی برای رشد انسان می‌دانست. حضرت عقیده داشت که اول باید مشکلات را بشناسیم. به بیان دیگر، شناختن مشکل مرحله اول روبه‌روشدن با آن است. بعضی از مشکلات به‌خاطر طبیعت و ذات انسان به‌وجود می‌آیند؛ مثل بیماری و مرگ. بعضی دیگر از آن‌ها برای توانمندشدن انسان هستند. خداوند برای امتحان کردن انسان و

به صفحه نویسنده‌گی در هفتمین شماره مجله خوش آمدید. در شماره‌های گذشته بحث‌های خیلی مهمی داشتیم. تلاش کردم که با توجه به کمبود فضا ضروری‌ترین اصل‌های داستان‌نویسی را مطرح کنم تا برایتان مفید باشد. کتاب‌های آموزش داستان‌نویسی پر هستند از انواع و اقسام نکته‌ها و توصیه‌ها. خیلی از آن‌ها اصلاً اهمیتی ندارند و فقط تومیبه و تجربه نویسنده آن کتاب هستند. ولی درس‌هایی هم در داستان‌نویسی وجود دارند که نمی‌شود از آن‌ها گذشت. تلاش می‌کنم در همین دو شماره باقی مانده خیلی فشرده از آن‌ها صحبت کنم تا جمع‌بندی مناسبی داشته باشیم.

نویسنده کجا بایستد؟

از همین جایی که نشست‌اید به فضای دور و برتان (مثلاً اتاقان) نگاه کنید؛ به وسایل، نورها و سایه‌ها. بعد بلند شوید و جای دیگری از همین فضا بروید؛ مثلاً آن طرف اتاق. حالا چه می‌بینید؟ همان وسایل قبل را از زاویه‌ای دیگر. دقت کنید که چه چیزهایی در نگاه شما تغییر کردند. این کار را باز هم انجام بدهید و از زاویه‌دیدهای متفاوت به یک موضوع ثابت مثل اتاقان نگاه کنید. حتی می‌توانید زاویه‌های خاصی پیدا کنید. مثلاً کف اتاق دراز بکشید و همه چیز را ببینید. این کاری است که نویسنده باید انجام بدهد.

موضوع (سوژه) داستان موضوعی ثابت در ذهن نویسنده است؛ چیزی شبیه به همین اتاق شما. نویسنده قبل از نوشتن دور موضوع خودش می‌گردد. آن را از زاویه‌دیدهای مختلف نگاه می‌کند. مزیت‌ها و عیب‌های هر زاویه را می‌سنجد و در نهایت تصمیم می‌گیرد که از کدام گوشه به موضوع خودش بپردازد و آن را برای خواننده بنویسد. هر چه نویسنده با تجربه‌تر باشد، بهتر می‌تواند مناسب‌ترین زاویه دید را پیدا کند تا داستان برای خواننده باورپذیر شود.

زاویه‌دیدها به دو دسته کلی «اول شخص» و «سوم شخص» تقسیم می‌شوند. البته دسته دیگری هم داریم به نام «دوم شخص» یا توی خطایی که آن را نوعی اول شخص می‌دانند. بگذارید از هر کدام یک مثال بزنم:

زاویه دید اول شخص: با صدای فریاد بیدار شدم. هنوز چشم‌هایم را باز نکرده بودم که خودم را رساندم جلوی پنجره. باران تمام شیشه را خیس کرده بود. کسی دوباره فریاد زد. گوشه پنجره را باز کردم. سرما صورتم را سوزاند. زنی زیر پنجره اتاق من جیغ می‌کشید.

زاویه دید سوم شخص: با صدای فریاد بیدار شد. هنوز چشم‌هایش را باز نکرده بود که خودش را رساند جلوی پنجره. موها و لباس‌هایش ژولیده بودند. باران تمام شیشه را خیس کرده بود. کسی دوباره فریاد زد. چشم‌های پف‌آلودش کاملاً باز شده بود. گوشه پنجره را باز کرد. سرما صورتش را سوزاند. زنی زیر پنجره اتاقش جیغ می‌کشید. اگر بینی‌اش کیپ نشده بود، حتماً بوی دود را هم متوجه می‌شد.

پاسخ سرگرمی

۱

$$2 - (6 \times 10) = 58$$

$$3 - (7 \times 11) = 74$$

$$4 - (8 \times 12) = 92$$

بنابراین گزینه ج درست است: ۹۲.

۲

هر یک از چهار خودرو به سمت راست خود می‌پیچد.

۳

$$44$$

$$11 - 1 + (4 \times 7) = 18$$

$$12 - 2 + (5 \times 8) = 30$$

$$13 - 3 + (6 \times 9) = 44$$

۴

گزینه الف

توضیح: ارزش عددی مثلث برابر یک است.

۵

$$\begin{array}{r} 17 \\ \times 4 \\ \hline 68 \\ 25 \\ \hline 93 \end{array}$$

۶

۱۲، یعنی گزینه B درست است. توضیح: عدد وسط از حاصل جمع عمل تفریق دو عدد بالایی و عمل جمع دو عدد پایینی به دست می‌آید.
 $12 = 10 + 2 = (8 + 2) + (3 - 5)$

۷

عدد ۰.۱ در هر کدام از دایره‌ها، عدد پایین سمت چپ قطاع دایره معادل حاصل جمع دو عدد قطاع بالایی و عدد پایین سمت راست معادل تفاوت دو عدد قطاع بالایی است.

۸

۹	۱	۳	۷	۶	۵	۸	۲	۴
۷	۵	۹	۱	۲	۴	۶	۳	۸
۴	۳	۸	۵	۱	۷	۲	۶	۹
۶	۴	۱	۸	۳	۹	۵	۷	۲
۲	۷	۵	۹	۴	۸	۳	۱	۶
۸	۹	۴	۶	۷	۲	۱	۵	۳
۵	۲	۷	۳	۹	۶	۴	۸	۱
۳	۶	۲	۴	۸	۱	۷	۹	۵
۱	۸	۶	۲	۵	۳	۹	۴	۷

دقت کردید چه اتفاقی افتاد؟ تفاوت این دو زاویه دید فقط تغییر فعل‌ها نیست. راوی سوم شخص که بیرون از شخصیت ایستاده است، چیزهایی را می‌بیند و می‌گوید که خود شخصیت متوجه آن‌ها نیست. مثلاً اگر کسی جلوی آینه نایستد، نمی‌تواند متوجه ژولیدگی موهایش شود.

زاویه‌دیدها زیر مجموعه‌های گسترده‌ای دارند که باید خودتان زحمت یاد گرفتنشان را بکشید.

گفتن یا نشان دادن؟ مسئله این است.

دو طرز بیان متفاوت زیر را با هم مقایسه کنید:

هوای داخل تاکسی گرم بود. مرد کلافه شده بود. به راننده اعتراض کرد.

مرد با اسکناس خودش را باد زد. فایده نداشت. یک قطره عرق از لای موهایش سُرخورد روی شقیقه‌اش. به راننده گفت: «آقا می‌شه کولر رو روشن کنی؟ هلاک شدیم.»

دقت کنید که مورد دوم تصویری است. یعنی شما می‌توانید آن را در ذهن خودتان بازسازی کنید. فضای تاکسی و هوای گرم و کلافگی مرد را می‌بینید و صدایش را می‌شنوید. ولی از مورد اول این دریافت را ندارید. مورد اول فقط حرفی از گرمای هوا و کلافگی مرد می‌زند؛ دو صفتی که هیچ احساسی در شما ایجاد نمی‌کنند. برای همین است که می‌گویند: «نگویید؛ نشان دهید.»

البته این بحث یک نکته کنکوری هم دارد. نویسنده با تجربه می‌داند که اگر بخواهد همه چیز را دائم نشان بدهد، گاهی اختیار داستان از دستش خارج و متن کسل‌کننده می‌شود. اینجاست که ترجیح می‌دهد تعادلی بین گفتن و نشان دادن برقرار کند. این دیگر کاملاً به تجربه نویسنده بستگی دارد.

جهان داستان، جهان واقعی

یکی از اشتباهاتی که داستان‌نویسان جوان مرتکب می‌شوند این است که جهان داستان را دائم با جهان واقعی مقایسه می‌کنند. یعنی مثلاً اعتراض می‌کنند که چرا فلان شخصیت فلان کار را انجام داد؟! ما که در دنیای واقعی این کار را نمی‌کنیم. تصور می‌کنند که جهان داستان باید یک نسخه (کپی) از واقعیت باشد.

یک پای جهان داستان در جهان واقعی است. یعنی شکل و شمایل کلی آن شبیه همین دنیای دور رو بر خودمان است، ولی از آن مستقل است. جهان داستان بازتابی از تخیل و احساس‌های نویسنده است. نویسنده جهان را می‌بیند و از دریچه نگاه و افکار خودش آن را دوباره می‌آفریند. در جهانی که نویسنده می‌سازد، حیوانات می‌توانند حرف بزنند، اشیا می‌توانند تکان بخورند، آدم‌ها می‌توانند بمیرند و ما از دنیای دیگر صدایشان را بشنویم و ... هیچ کدام از این‌ها اشکالی ندارد؛ به شرطی که «باورپذیر» باشند. یعنی نویسنده طوری بنویسد که خواننده آن‌ها را بپذیرد و باور کند. مثلاً چه اشکالی دارد وسط یک ظهر تابستان، یک آدم برفی در کوچه‌های شهر راه بیفتد و بستنی بفروشد؟ داستان است دیگر.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، ر اینامه مجله است به نشانی:
 nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۵۹۶

اسفناج و پلو

دست پخت

معصومه شیخان



مواد لازم:

- برنج: دو پیمانه
- اسفناج خرد شده: یک و نیم پیمانه
- سیب زمینی: یک عدد
- پیاز: یک عدد
- رب انار: نصف قاشق غذاخوری
- نمک، فلفل سیاه و زردچوبه: به مقدار لازم
- روغن: به مقدار لازم

طرز تهیه:

- ابتدا سیب زمینی را به صورت حبه‌ای خرد کنید و در روغن کمی تفت دهید. سیب زمینی‌ها را کنار بگذارید و در روغن پیاز را تفت دهید تا طلایی رنگ شود.
- ادویه‌ها را به پیاز بزنید و سپس اسفناج خرد شده را به آن اضافه کنید.
- بعد از اینکه اسفناج‌ها را کمی تفت دادید، سیب زمینی‌ها و رب انار را هم به مواد اضافه کنید و هم بزنید.
- برنجی را که از قبل خیس کرده‌اید، به روش برنج آبکشی بپزید و آبکش کنید.
- مواد اسفناج را لابه‌لای برنج داخل قابلمه بریزید و حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه بگذارید تا دم بکشد.
- اسفناج پلوی خوشمزه شما آماده است.

نوش جان

زیتون پرورده

زیتون پرورده یک چاشنی مغزی است که در نواحی شمالی کشور تهیه می‌شود. زیتون پرورده را می‌توان به عنوان چاشنی در کنار تمامی غذاها، از جمله سبزی یا ماهی، سر سفره گذاشت.

فوت آشپزی :

سعی کنید هنگام جدا کردن هسته‌ها، زیتون‌ها کمتر خرد شوند. اگر زیتون خیلی شور بود، نمک اضافه نکنید.

نوش جان



مواد لازم

● زیتون: دو لیوان ● گردوی خردشده: نصف فنجان ● رب انار: یک قاشق غذاخوری، آب انار: نصف فنجان و کمی دانه‌های انار برای تزیین ● سبزی‌های معطر خردشده: یک قاشق غذاخوری ● سیر: یک حبه ● روغن زیتون: یک قاشق غذاخوری ● گلپر، نمک و فلفل سیاه: به میزان دل‌خواه.

طرز تهیه:

● هسته‌های زیتون را جدا می‌کنیم. ● به ترکیب سبزی‌های معطر شمال سبزی «دلار» می‌گوییم. سبزی دلار شامل گشنیز، کوتکوتو، بوانجیر، چوچاق و نعناست. این سبزی‌ها را چرخ و به آن نمک اضافه می‌کنیم. بعضی از فروشندگان سبزی خردکنی سبزی دلار آماده دارند. ● درون ظرفی رب‌انار و آب‌انار را با هم مخلوط می‌کنیم. ● سیر له‌شده، نمک، فلفل، گلپر، روغن زیتون، گردوی خردشده، و سبزی دلار را به آن اضافه می‌کنیم. ● مواد را خوب مخلوط می‌کنیم. به مخلوط آماده‌شده زیتون‌های هسته جدا را می‌افزاییم. ● مخلوط آماده‌شده را به مدت چند ساعت در یخچال می‌گذاریم تا به خورد هم بروند. ● حال می‌توان ظرف سرو زیتون پرورده آماده‌شده را با دانه‌های انار تزیین کرد.



میراث چوبی

گشتی در موزه میراث روستایی گیلان

ایران ما

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی



مأموریت ویژه

مأموریت ویژه موزه میراث

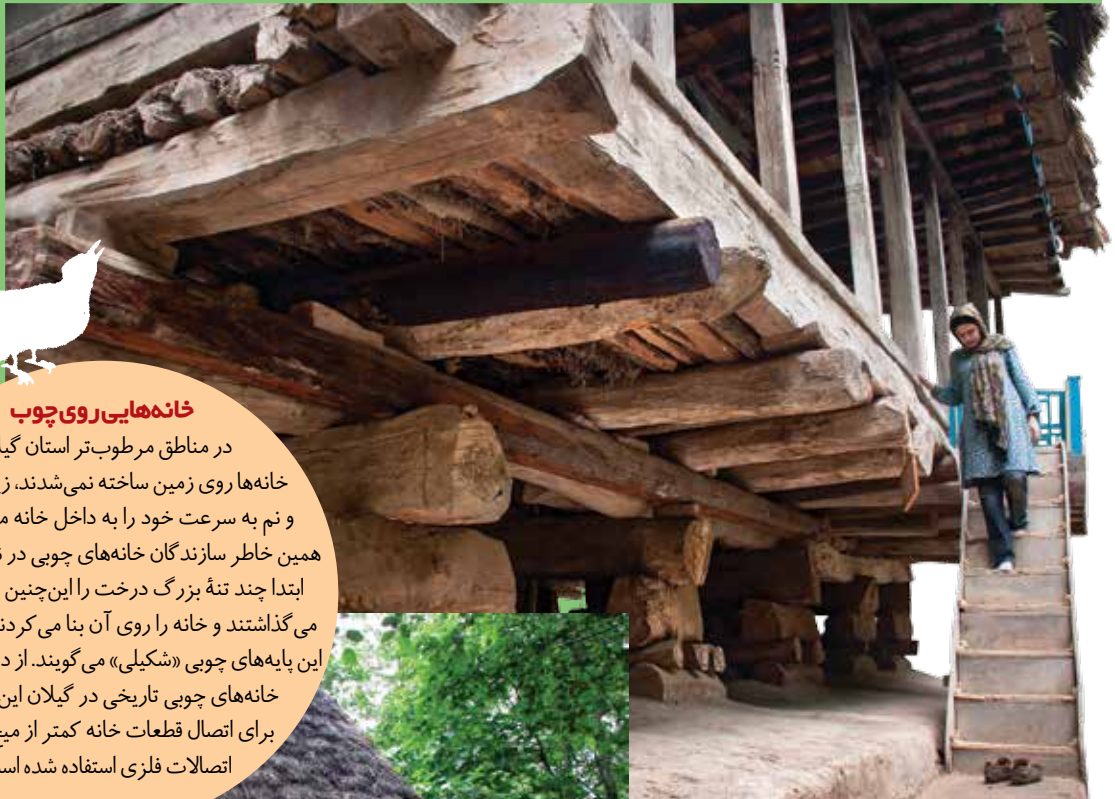
روستایی نجات و نگهداری نمونه‌های متنوع خانه‌های چوبی تاریخی استان گیلان است. در زلزله گیلان بیشتر از ۲۰۰ هزار خانه ویران شد که بیشتر آن‌ها خانه‌های روستایی بودند. حتی اگر زلزله‌ای اتفاق نمی‌افتاد، علاقه برای به‌روز کردن مسکن هم کم کم باعث کمیابی و فراموش شدن خانه‌های تاریخی چوبی می‌شد. حالا می‌توان در یک بازدید چند ساعته خانه‌های متنوعی از مناطق ساحلی، کوهستانی، جلگه‌ای و کوهپایه‌ای گیلان را دید که میراث مردم این سرزمین است.

زلزله سال ۱۳۶۹ که بخش بزرگی از ایران را لرزاند، از مهم‌ترین دلایل‌های ساخته شدن موزه میراث روستایی گیلان بود. این زلزله که مرکز آن شهر «رودبار» و «منجیل» در استان گیلان بود، نه تنها به روستاها و شهرهای این استان و استان‌های هم‌مرز با گیلان آسیب زد که مردم ساکن استان‌های دورتری مانند آذربایجان شرقی، تهران، مرکزی، سمنان، همدان و کردستان هم آن را حس کردند. پس از زلزله کارشناسان بسیاری برای برآورد آسیب‌های وارده، به منطقه اعزام شدند که یکی از آن‌ها دکتر محمود طالقانی بود. آقای طالقانی جامعه‌شناس بود، اما با دیدن خرابی‌های بسیار و تخریب تعداد زیاد خانه‌های چوبی روستاهای استان گیلان، به فکر راه‌اندازی موزه خانه‌های روستایی گیلان افتاد. در این موزه نه تنها نمونه‌هایی از انواع خانه‌های چوبی مناطق متفاوت استان گیلان جمع‌آوری و نگهداری شده است که در آن فرهنگ، مزه‌ها، لباس، صنایع دستی، موسیقی و آیین‌های مردم استان هم ارائه می‌شود. محمود طالقانی با پیشنهاد احداث موزه میراث روستایی با یک تیر چند نشان زد.

اسباب‌کار و زندگی

در موزه میراث روستایی که نزدیک شهر رشت قرار دارد، علاوه بر خانه‌های چوبی، می‌شود صنایع دستی و ابزار کار و زندگی مردم در روستاهای استان گیلان را هم دید؛ ابزار معمولاً ساده و گاه بیچیده‌ای که محصول هزاران سال دانش محلی مردم گیلان است. این ابزار بیشتر از جنس چوب، سفال، سنگ و یا فلز هستند. در ایوان این خانه آسیاب سنگی، دستگاه نخ‌ریسی، ظرف و اسباب‌خانه، ظرف‌های گلی نگهداری مایعات که گیلانی‌ها آن را با گل رس می‌سازند، به نمایش گذاشته شده‌اند.





خانه‌هایی روی چوب

در مناطق مرطوب‌تر استان گیلان خانه‌ها روی زمین ساخته نمی‌شدند، زیرا رطوبت و نم به سرعت خود را به داخل خانه می‌رساند. به همین خاطر سازندگان خانه‌های چوبی در نواحی مرطوب، ابتدا چند تنه بزرگ درخت را این چنین روی یکدیگر می‌گذاشتند و خانه را روی آن بنا می‌کردند. گیلانی‌ها به این پایه‌های چوبی «شکیلی» می‌گویند. از دیگر ویژگی‌های خانه‌های چوبی تاریخی در گیلان این است که برای اتصال قطعات خانه کمتر از میخ و دیگر اتصالات فلزی استفاده شده است.

اهل کجایی؟

حتی اگر تابلوهای راهنمای خانه‌ها را هم نخوانید، از شکل سقف و مصالح خانه‌ها می‌توان فهمید که هر خانه متعلق به چه نقطه‌ای از استان است. هر چه منطقه جغرافیایی مرطوب‌تر و بارش باران آن بیشتر باشد، سقف خانه شیب تندتری دارد. این شیب کمک می‌کند باران به راحتی روی سقف سر بخورد. همچنین در ساخت خانه‌های منطقه‌های مرطوب معمولاً از چیزی جز چوب استفاده نشده است. اما در ناحیه‌هایی که رطوبت کمتر است، علاوه بر چوب از سنگ و کاهگل هم در ساخت پی و دیوارها استفاده می‌کنند.

خانه‌های مسافر

خانه‌های تاریخی موزه سن و سال‌های متفاوتی دارند، اما متوسط سن آن‌ها ۱۵۰ سال است. آن‌ها بخش‌های متفاوتی دارند؛ از تالار که در طبقه دوم خانه واقع است تا گرم‌خانه، اتاق‌های نشیمن و دودخانه که در طبقه اول قرار دارند. هر خانه نماینده منطقه‌ای از گیلان است و اغلب آن‌ها تاریخی و اصیل هستند. برای انتقال خانه‌ها، کارشناسان ابتدا تمام قطعه‌ها را شماره‌گذاری (پلاک) کردند و از آن‌ها فیلم و عکس گرفتند. سپس قطعه‌ها را از یکدیگر جدا کردند و به موزه انتقال دادند و به کمک عکس‌ها در محل مناسبی از فضای موزه سر هم کردند.





آب مایهٔ حیات است

پرهیز از شست‌وشوی هفتگی پارکینگ و حیاط، استفاده نکردن از آب به جای جارو



استفاده هوشمندانه از آب هنگام حمام کردن، مسواک‌زدن و شست‌وشو



اطمینان از بسته بودن شیرها و اتصالات هنگام خروج از منزل



کنترل دوره‌ای شیرها، سیفون و تاسیسات داخلی



تهران، بلوار کشاورز، خیابان حجاب،
شرکت آب و فاضلاب استان تهران
صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۱۵۹۵
www.tpww.ir

شما چطور مراقب آب هستید؟
نظرات و ایده‌های خودتان را برای ما به
یکی از آدرس‌های روبرو ارسال و جایزه
دریافت کنید



شرکت آب و فاضلاب استان تهران